MEMORIES OF SHAH TAHMAS

# INTRODUCTION.

The present text is edited from two manuscripts in the library of the Asiatic Society of Bengal: both are in a good state of preservation.

These two transcripts appear to have had a common original and were transcribed for "D. Lumsden."

No copy of this rare manuscript exists in the British Museum. Rieu, p. 107, Vol. I, under the heading تاریخ ایلچي نظام شاه, states that that history "is enriched with several extracts from that interesting autobiography, in which Ṭahmāsp, li[ke] his contemporary Babur, speaks in the first person."

In [illegible] present editor there me[illegible]

در تبریز متوفي شده قشون و ألكاء [10] كشور و مردم اورا بمراد سلطان برادر زاده

او نامزد کردند - اما بر او قرار نگرفت * بحمزه سلطان چمسلو [11] ذوالقدر مقرّر شد *

---

1 تارین بیگ قاچار not traceable.

2 Called Ḥasan-i Qāzvīnī; was one of the ministers of Shāh Tahmāsp.

3 میر جعفر اوچي. A میر جعفر ساوچي is mentioned on p. 117 *T. ʻA. ʻA.*

4 امیر جمال الدین صدر, *vide* p. 107 of the *T. ʻA. ʻA.*

5 میر محسن رضوي قمي not traceable.

6 خواجه حبیب الله ساوچي; in the *T. ʻA. ʻA.* a *Khwāja Ḥabību'llā[h] Isfahānī* is mentioned as being a calligraphist.

7 میرزا قاسم میرکي p. 40 *T. ʻA. ʻA.*

8 احمد سلطان افشار not traceable.

9 احمد گورگاني اصفهاني not traceable.

10 الکا, T., "province; territory."

11 حمزه سلطان چمسلو p. 106 *T. ʻA. ʻA.*

و تارین بیگ قاچار را [1] بقتل رسانیدند - و قاضي جهان را [2] گرفته بقلعهٔ لُري فرستادند - و وزارت را بمیر جعفر اوچي [3] که بسلسلهٔ دیو سلطان مربوط بود دادند * چون کپک سلطان صحبت را چنین دید متوجّه اکفاء خودشد - و جوهه سلطان را رکن السلطنت نوشتند - و درین سال امیر جمال الدین صدر[4] و میر محسن رضوي قمي [5] بخلد برین شتافتند * اُدْخُلُوهَا بِسَلامٍ آمِنِینَ تاریخ وفات ایشان است * چون دورمیش خان شاملو که للهٔ سام میرزا بود ، در هرات فوت شده و جای او را بحسین خان بن عیدي بیگ شاملو که برادرش بود داده بودم . جناب خواجه حبیب الله ساوچي [6] که وزیر دورمیش خان بود - فرصت یافته خواجه صاحب را با دو پسرش و دیگو معارف مثل میرزا قاسم میرکي [7] باموازي هفتاد نفر بقتل رسانیدند * این مقدمه بسعي طایفهٔ شاملو و احمد سلطان افشار [8] شده بود - و احمد گورگاني [9] اصفهاني بجای او نشسته بود * برین مقدمات مذکور صبر میکردم تا ببینم [illegible] وقت علی سلطان ذوالقدر حاکم شیراز

بن سید عبد الله بن سید محمد الاکبر بن الحسن بن الحسین [illegible] امام علي بن الحسین زین العابدین علیه السلام و او را چند پسر بوده از آنجمله سید نصیر الدین والي آمل و سید فخرالدین سردارِ بعضی از رستمدار[5] و سید کمال حاکم ساري بوده - و بعد ازیشان در الکاء مذکوره فرمانفرما بوده اند با هدایای بسیار خود را در قزوین بما رسانید - و از آقا محمد روز افزون[6] و بني اعمام خود شکایت نمود - و مبلغ کل بقایای مازندران را متعهد

---

[1] الکاء حرزویل, Ḥarzawīl not traceable.

[2] میر شاهي بن عبد الکریم not traceable.

[3] امیر قوام الدین not traceable.

[4] آمل مازندران, Āmul, capital of Māzandarān.

[5] رستمدار, Rustamdār, name of a province in Māzandarān.

[6] اقا محمد روز افزون not traceable.

و در ایت ئیل سنهٔ اثنین و ثلثین و تسعمائة - کپک سلطان استاجلو که در
غیبت او الکاش را قطع کرده بودند بقصد مقابلهٔ جماعت روملو و تکلو در
اوائل شهر رجب از طرف خلخال [1] بسلطانیه آمده بعضی امرای استاجلو
مثل قلنج خان [2] بن خان محمّد تقي بیگ تمشلو برادر زاده ساروپیرهٔ [3] قورچي
باشي سابق و نذر بیگ [4] که قورچي باشي بود و کردي بیگ [5] بدو پیوسته
متوجه اردو شدند - و در چاشت روز شنبه چهاردم ماه شعبان در مقام هشتاد
جفت که ترکان سکسنجک [6] گویند شروع در جنگ میفمایند - و درین اثنا
قراجه سلطان [7] تکلو از همدان میرسد - رسیدن همان وکشته شدن همان میشود -
و برون سلطان تکلو هم بقتل آمد - اما قورچیان و امرای روملو و تکلو زور
مي‌آورند - و امرای استاجلو گریخته بابهر [8] میروند و در آنجا نیز ایلغار کرده
جماعت تکلو بدیشان میرسند - بالضرورة بطارم [9] رفته بمظفّر سلطان گیلاني [10] حاکم
رشت متوسّل میشوند * درین وقت عبد الله خان استاجلو [11] ولد قرا خان که
برادرزادهٔ خان محمّد بود قاضي جهان قزوینی را از قلعهٔ لُری خلاص کرده
[illegible]بول روانه نمایم * در تنگوزئیل سنه ثلث و ثلثین و تسعمایة خبر
غوغای اوزبک و محاصرهٔ هرات درمیان آمد * خود عازم خراسان شدم *
درساوج بلاغ [5] خبر رسید که اخي سلطان تکلو [6] و مری سلطان شاملو در
بستان با عبید اوزبک [7] جنگ کرده کشته شدند - و خبر دیگر از آذربایجان

---

1 علي خان بیگ تکلو not traceable.
2 میر مراد not traceable.
3 ترک خورده not traceable.
4 سلطان سلیمان خواندکار; Sulṭān of Rūm: *vide T. ‘A. ‘A.*, p. 49.
5 ساوج بلاغ, a city in Azerbayjan.
6 اخي سلطان تکلو and دمري سلطان شاملو mentioned on p. 38 *T. ‘A. ‘A.*
7 عبید اوزبک on p. 36 of the *T. ‘A. ‘A.* mentioned as عبید خان اوزبک

اعلی استاجلو حاکم کرمان هم بدیشان ملحق میشود * دو بار دیگر درمیان
این طوائف و استاجلو در الکاء خرزویل [1] جنگی عظیم میشود - و پیادهٔ
بسیار که از گیلان بمدد آمده بودند کشته میشوند - و شکستی عظیم باستاجلو
و گیلانیان میرسد * در قزوین بودم که خبر فتح بمن رسید و سر بسیار از
آنجماعه آوردند چنانکه از سرهای ایشان مناری در قزوین ساختند -
و ایشان باز برشت میروند و احمد سلطان وغیره بری و خار - و این قشلاق
اولین بود که در قزوین شد - و همچنین فتح روی داد * و درین سال میر
شاهي [2] بن عبد الکریم ابن عبد الله از سادات مرعشیه قوامیه که اباً عن جدٍ
فرماندهٔ مازندران بوده اند نبیرهٔ امیر قوام الدین [3] المشهور بمیر بزرگ المرعشي
که درتاریخ شهر محرّم سنهٔ احدی و ثلثین و سبعمایة وفات یافته و در آملِ [4]
مازندران مدفون است - و ایشان از سادات صحیح النسب اند - بدین موجب
که میر قوام الدین و هو ابن سید صادق بن سید ابي صدوق عبد الله سید
ابو هاشم سیدِ علي بن سید ابو محمد سید حسن بن سید علي مرعشي
... الحسین جعفر بن

شد كه سامان داده بدرگاه فرستد * و تحصيل آن را بعليخان بيگ تكلو[1]
نبيرهٔ بورون سلطان رجوع كردم - و فرمودم كه بني اعمام او مير عبدالله و سيد
زين العابدين را نزد ما آورد - و آقا محمد روز افزون را ديگر دخلى در
مهمّات مازندران نبوده باشد * در شب جمعه پنجم شهر شوال سنه اثنين
و ثلثين و تسعمائة مير شاهي مذكور را لقب خاني داده باخلاع فاخره
باتفاق عليخان بيگ تكلو روانهٔ آن جانب نمودم * بعد از چهارده ماه مير
عبد الله و سيد زين العابدين را با مير مراد[2] شريك نمودم * چون اعمالش مرضي
طبع نبود معزول شد * ترك خورده[3] در شهر ربيع الثاني سنه ثمان و ثلثين
و تسعمائة وفات يافت - مردى بغايت شارب الخمر و سفّاك بود - اما
برادرش سيد زين العابدين مرد متّقي و عالم است * توليت امامزاده
واجب التعظيم والتكريم امام زاده حسين بن سلطان علي بن موسى الرضا
عليه السلام با نقيب الاشراقي، باو ارزاني داشتم - و الحال اراده آنست كه
چون مردى عالم و دين دار است بايلچي گرى نزد حضرت خواندكار[4]
[illegible]

رسید که امرای استاجلو از رشت باردبیل رفتند - و بادنجان سلطان [1] روملو حاکم آنجا بوده است - احمد اقای چاوشلو [2] تواچي [3] وکپک سلطان کشته شدند * و از آنجا متوجّه خچپور سعد [4] که اردوی دیو سلطان در آنجا مسکن و مقام داشت شده دیو سلطان و جوهه سلطان این خبر شنیده در روز جمعه بیست و نهم رمضان در ازبه چای نخچوان [5] بایشان رسید * جنگی میکنند - و شکست بر استاجلو افتاده کپک سلطان کشته میشود و محمدي بیگ [6] ولد بهرام بیگ قراملو [7] گرفتار شده بقتل میرسد * در تاریخ بیست و ششم شهر شوال این اخبار را چون شنیدم بازگردیدم - بقزوین آمدم - تا منهیان آمده این اخبار مشخّص شود - و درویش بیگ [8] و حمزه بیگ حاجلوی [9] ترکمان ایشک اقاسي که از درگاه رو گردان شده بودند بایکدیگر منازعه نموده هر دو کشته میشوند * الحق این مقدمات فتوحاتی بزرگ است که از جانب الله تعالی رو میدهد * در قزوین درین وقت بحقیقت پادشاه شدم - و بعضی از متمرّدین که در هر محل بودند هریک را بنوعی از میان برداشتم - و در تاریخ روز پنجشنبه دوازدهم شهر ذیحجه بساعتی نیکو بدیوان خانهٔ پدرم که در قزوین است آمدم - و جار فرموده که از امرا

---

[1] بادنجان سلطان روملو Governor of Ardabil; killed in his ninetieth year in the battle between the *Rūmlū* and the *Istājlū*; 'vide' *T.* '*A.* '*A.*, p. 36.

[2] احمد اقای چاوشلو not traceable.

[3] تواچي, T., inspector, overseer.

[4] خچپور سعد 'vide' *T.* '*A.* '*A.*

[5] ازبه چای نخچوان *azba*, T., a subterraneous passage? Nakhchivān in Azarbayjān, to the north of the Aras river. "Along the underground passage of the river of Nakhchivān?" (*vide* Le Strange, *Lands of the Eastern Caliphate*, p 167.

[6] محمدي بیگ p. 121, *T.* '*A.* '*A.*

[7] بهرام بیگ قراملو p. 57, *T.* '*A.* '*A.*

[8] درویش بیگ not traceable.

[9] حمزه بیگ حاجلوي not traceable.

وسپاهي و اکابر و اهالي هر کسکه بود حاضر گردیدند * اولا اخي سلطان تکلو و دمري سلطان شاملو[1] که در جنگ عبید اوزبک کشته شده بودند بی رضای من رفته بودند و میخواستند که رشید و صاحب داعیه باشند - ندانستند که کار بکوشش نیست * بیت *

ای بکوشش فتاده از پی بخت
بخت و دولت بکارداني نیست
هر کرا جاه و مال و هشمت هست
جز بتائید آسماني نیست

جاي اخي سلطان تکلو را و الکاء او که در قزوین به محمّد بیگ شرف الدین اغلي تکلو دادم - و او را لقب محمّد سلطان نهادم - و جاي دمري سلطان را بمحمّد بیگ روملو که هم از ملازمان او بود دادم - و همچنین ایالت و حکومت هر بلاد و دیار بهر کسکه قابلیت آن داشت ارزاني داشتم * درین وقت رسول اقای جلودار آمد - ازو احوال پرسیدم - گفت که زنیل خان[2] حاکم استرآباد و جکر کرد سلطان شاملو[3] صاحب سبزوار و مصطفی سلطان تیولدار[4] ساوه[5] در فیروزه کوه[6] با راهش بهادر اوزبک[7] جنگ کرده هر سه بقتل آمدند - و اوزبک قوت تمام گرفت - من کارسازیها بهر که مي بایست کردم * با لشکر آراسته در ابتدای سیچقان ئیل اربع و ثلثین و تسعمائة متوجه خراسان شدم * در طهران خبر بمن رسید که ذوالفقار بیگ[8]

1 دمري سلطان شاملو p. 38, *T. 'A. 'A.*
2 زنیل خان *vide* T. 'A. 'A., p. 38.
3 جکر کرد سلطان شاملو not traceable.
4 مصطفی سلطان pp. 82 and 105, *T. 'A. 'A.*
5 ساوه, midway between Hamadān and Rayy.
6 فیروز کوه is a mountain between *'Irāq-i 'Ajam* and *Māzandarān.*
7 راهش بهادر اوزبک not traceable.
8 ذو الفقار بیگ In *T. 'A. 'A.*, p. 72, ذوالفقار علی بیگ.

بن علي بیگ، مشهور بخود سلطان، که درانوقت حاکم کهقران[1] بود - بر سر عمّش ابراهیم خان موصلو[2] که قشون امیر خاني بدو منصوب گشته بود - و بحکومت بغداد و عراق عرب رسیده درآن حین در ئیلاق ماهي دشت[3] بوده ایلغار کرده عمّ خود را با اکثر بني اعمام خود در بغداد بقتل رسانیده - خصوصاً مرجومک سلطان بن[4] امیر خان را کشته و والي تمام عراق عرب گردیده * گفتم حالا وقت آن نیست هرچه خواستِ پروردگار است چنان خواهد شد - و الحق اینمعني هم فتحی بود - و حالا در حساب بغداد از ما شد - و بدیگر چیزها مقیّد نشدم و متوجّه دفع اوزبک شدم * در بیرونهٔ جام[5] مصاف روی داد - اول مرتبه دفیله[6] از جانب اوزبک بر قزلباش آمده یعقوب سلطان قاچار[7] و والامه سلطان[8] تکلو و دیگر امرای دست راست شکست خورده پشت بر گردیدند - و اوزبکان بکسب افتادند * توکل بذات پروردگار و توسل بمحبت حضرات ایمهٔ معصومین صلوات الله علیه اجمعین کردم - و قدم چند پیشتر رفتم * قضا را قورچي از قورچیان ما بعبید[9] رسیده شمشیری بر او میزند وازو در گذشته بدیگری مشغول میگردد - و قلیچ بهاد[10] و دیگر جانداران اوزبک عبید را زخمدار از میان بدر بردند وکوچکو نجي خان و جاني خان بیگ چون ازین حال آگاه میشوند هزیمت کرده تا بمرو نه

1 کهقران ; in one MS. کقهران : not traceable.

2 ابراهیم خان موصلو not traceable.

3 ماهي دشت a tract of open country near Kirmānshāh.

4 مرجومک سلطان not traceable.

5 بیرونهٔ جام in one M.S.

6 دفیله ; copyist's error in both MSS.

7 یعقوب سلطان قاچار Wāli of Meshhed ; *vide T. 'A. 'A.*, p. 40.

8 والامه سلطان تکلو p. 40, *T. 'A. 'A.*

9 عبید, apparently the chief of the Uzbaks.

10 قلیچ بهادر mentioned as قلیچ خان on p. 35, *T. 'A. 'A.*

ایستادند - و مردمي که از لشکر ما گریخته بودند باز دران روز بما ملحق گردیدند - و آن شب در آن صحراء بسر بردیم و نمیدانستیم که احوال عبید اوزبک بکجا رسید - و باز بخاطر میرسید که مبادا اینها ما را مکروال (؟) کرده باشند * دران شب آقا و مولای خود حضرت امیر المومنین و امام المتقین و یعسوب الدین اسد الله الغالب علي بن ابي طالب علیه السلام را در واقعه دیدم که بر روی من تبسّم فرموده گفت فتحی نیکو الحمد لله ترا میسر شد - چون صبح شد دانستم که اوزبک شکست خورده و گریخته اند - تا به نیشاپور متعاقب[1]- هرکه مانده بود کشته شد - و خراسان را از لوث وجود و خبث جنود اوزبک پاک کرده به نیشاپور آوردم [2] - و بواسطهٔ خبر بغداد توقف نکردم و بقزوین آمدم - و لشکریرا فرمودم که در قم قشلاق نمایند - و در قزوین بتهیهٔ عراق عرب مشغول شدم - و درین زمستان آنچه لازمه بود مهیا کردند - و بعضی مناصب که موقوف مانده بود بجمعی که لایق بود دادم - چنانکه منصب صدارت را بامیر نعمت الله حقي [3] که دعوي اجتهاد میکرد با میر قوام الدین حسین نقیب اصفهاني [4] شریک کردم * بساعتی نیکو در روز اودئیل سنهٔ خمس و ثلثین و تسعمائة از قزوین بجانب بغداد روانه کردیم - هوا بغایت گرم بود - و مدّتِ محاصره بسیار طول یافت - و فتح حصار بغایت مشکل بود - بمرحمت الهي و شفقت حضرات ایمهٔ معصومین (صلوات الله علیهم) [5] شامل حال گردیده و قضارا علي بیگ یتکپاش اغلی [6] نبیرهٔ صوفي جلیل موصلو [7] وبرادرش احمد بیگ

---

1 *Mā* understood before *tā*.

2 Error for *āmadam* ?

3 امیر نعمت الله حلّي ; p. 107, *T. ʻA. ʻA.*

4 امیر قوام الدین حسین نقیب اصفهاني p. 107, *T. ʻA. ʻA.*

5 Apparently فتح is understood before شامل .

6 علي بیگ یتکپاش اغلي not traceable.

7 صوفي جلیل موصلو not traceable.

بر ذو الفقار بیگ دست یافته بشمشیرش گرفتند - و سرش را در روز پنجشنبه سیوم شهر شوال نزد من آوردند - و بغداد مفتوح شد * محمد سلطان شرف الدین اغلی را [1] محمد خان لقب کرده حاکم بغداد کردم - و نسق مهمّات قلعه و لشکری وقورخانه و آذوقه قلعه را درست کردم و بهمگي خود وا رسیدم و بامید دیگران نگذاشتم و بعراق عجم باز گشتم * و در حوالي فارسچین ابهر [2] میر قوام الدین حسین وفات یافت * چون بقزوین رسیدم جای او را بمیر غیاث الدین منصور شیرازي [3] دادم - و با امیر نعمت الله حلي [4] شریک شدند - و بعد از فوت میر نعمت الله صدارت برو قرار گرفت *

و در پارس ئیل سنه ست و ثلثین و تسعمائة بقیهٔ امرای استاجلو که در گیلان بودند - چون بدر خان [5] و مثلث سلطان [6] و حمزه سلطان برادر جایان سلطان در قزوین بعزّ بساط بوسي رسیدند - برای هر یک الکا تعیّن کردم - و گفتم که آن روزگار که پیش ازین دیده بودید رفت - الحال بدانید که بچه طریق سلوک خواهید نمود - چرا که بتحقیق دانستم که دولت را خدا میدهد - و بجد وجهد و قوت امرا سوای زیان بکس چیزی نمیرسد - پس درین صورت رضای الهي را منظور داشتن و در رفاه حال عجزه و مساکین و رعایا کوشیدن اولی است * بخاطر جمع بدفع اوزبکان که در مرو جمع شده بودند روانه آنصوب شدیم * چون قبل ازین سام میرزا [7] و حسین

---

[1] محمد خان شرف الدین اغلي p. 37, *T.* '*A.* '*A.* سلطان شرف الدین اغلي

[2] فارسچین ابهر Fārisjīn, an important village in the district of Kazvin, on the road to Abhar a city to the west of Kazvin.

[3] میر غیاث الدین منصور شیرازي p. 107, *T.* '*A.* '*A.*

[4] p. 52, *T.* '*A.* '*A.*

[5] بدر خان not traceable.

[6] مثلث سلطان apparently an error for مثنا سلطان; *vide* p. 35, *T.* '*A.* '*A.*

[7] سام میرزا, the third brother of Shāh Tahmāsp; *vide* p. 45, *T.* '*A.* '*A.*

خان[1] هرات را گذاشته از راه سیستان بفارس رفته بودند * بهرام میرزا[2] را بحکومت هرات تعین نمودم و قاضی بیگ[3] پسر حرکن حسن تکلو[4] را للهٔ شاهزاده کردم و ما از راه بیابان طبس و یزد باصفهان آمدیم و قشلاق درانجا کردیم * اما چون اوزبک از آمدن ما آگاه شده بودند مرو را گذاشته بماوراء النهر گریخته بودند - اما درینوقت میانهٔ مجتهد الزمانی شیخ علی عبد العالی[5] و میر غیاث الدین منصور صدر مباحثات علمی صدور یافت * با انکه مجتهد الزمانی غالب بود اذعان اجتهاد او نکردند و مدار بر عناد داشتند - طرف حق را منظور داشته اجتهاد را بدو ثابت کردیم *

و در توشقان‌ئیل سبع و ثلثین و تسعمائة حسین خان و سام میرزا که خود سر هرات را گذاشته بشیراز رفته بودند امرا شفاعت نموده در ییلاق کندمان[6] اصفهان ایشانرا با قشون و حشر بدرگاه آوردند - سام میرزا تا بخدمت آمدن چند مرتبه پیشانی بر زمین سوده در غایت شرمندگی بود و امیدوارش کردم و اورا همراه خود بدرون حرم بردم و تا بیگم را که بمنزلهٔ مادر او بود دیده - همشیرها بدیدن سام میرزا مسرور گردیدند * اینمعنی بر حسینخان شاق آمده - وقت سحری حسینخان مکمّل و مسلّح گردیده با حشر و لشکرش بر سر دولتخانه آمدند و غوغا بلند کردند - قورچیان ذو القدر و قورچیان شاملو که در کشیک بودند جنگ مردانه کردند و بقیة السیف حسین خان از راه اصفهان بفارس گریختند - و بعد ازان چون

---

1 حسین خان, perhaps حسین خان شاملو the brother of دورمیش خان the Ḥākim of Hirāt, p. 36, *T. ʿA. ʿA.*

2 بهرام میرزا, one of the cousins of Shāh Tahmāsp.

3 قاضی بیگ not traceable.

4 حرکن حسن تکلو not traceable.

5 شیخ علی عبد العالی p. 107, *T. ʿA. ʿA.*

6 ییلاق کندمان اصفهان not traceable.

جای جوهه سلطانرا به پسر بزرگش شاه قباد [1] داده بودم جای اورا به برادر کوچک تر او علي بیگ [2] دادم و هر دورا بسلطاني موسوم گردانیدم * امرای استاجلو و ذو القد و افشار چون مدتها تسلّط طایفهٔ تکلورا کشیده بودند تاب نیاوردند و بنیاد عربده در خفیه میکردند * پسران جوهه سلطان بی انکه با من صلاح به بینند یک دو سه نفر از جماعهٔ استاجلو و ذوالقدر و افشار کشته بودند و بالکلیه طایفهٔ تکلو مکمّل و مسلّح گردیده بدر دولتخانه جمع شده بودند * این معنی بسیار بسیار بر خواطر گران آمده حکم قتل جماعهٔ تکلو کردم * امرای معتبر ایشان مثل پروانه بیگ قورچي باشي [3] و ابراهیم خلیفه مهرداد [4] بقتل آمدند - و امیرزادهای تکلو را یک یک و دو دو بسته بدرگاه مي آوردند و همان شربت که اندک روزی پیش ازین بغازیان شاملو در واقعهٔ حسینخان چشانیده بودند می چشیدند * 'آفت تکلو' تاریخ این واقعه شد و بقیة السیف فرار کرده خود را بمحمد خان شرف الدین اغلی [5] حاکم بغداد رسانیدند و محمد خان بعضی را که مادهٔ فتنه و فساد بود کشت - مثل شاه قباد سلطان پسر جوهه سلطان و قدرمس سلطان [6] که خمیر مایهٔ فتنه بودند کشته شدند و سرهای ایشانرا بنابر یکجهتي بدرگاه فرستاده * و حکم استمالت برای حسینخان شاملو بفارس فرستادم و او بدرگاه آمد با او بر سر لطف آمدم * امیر الامرائي را باو و عبد الله خان استاجلو دادم * چون حسین خان

---

1 شاه قباد not traceable.
2 علي بیگ, Governor of Shiraz.
3 پروانه بیگ not traceable.
4 ابراهیم خلیفه مهرداد, p. 18, *T. 'A. 'A.*
5 محمّد خان شرف الدین اغلی, *vide* p. 37, *T. 'A. 'A.*
6 قدر مس سلطان not traceable.

از میر جعفر اوحی [1] قهری در دل داشت التماس عزل او نمود * بواسطه خاطر او از وزارت عزلش کردم و جای اورا باحمد بیگ نور کمال اصفهانی [2] دادم * چون رفع فتنه تکلو شد بزرگ زادگان اویماقات [3] را بمناصب عالیه فراخور حال سرافراز گردانیدم و بعضی را که رتبهٔ امارت نداشتند بامارت رسانیدم و عالمی امن و امان شده بود *

درین وقت لوی ئیل سنهٔ ثمان و ثلثین تسعمائهٔ اولمه تکلو [4] که در زمان حضرت خاقانی پدرم یساول بوده و بعد ازان ترقی نموده ایشک اقاسی بوده من اورا مرتبهٔ امارت داده بودم و در پارس ئیل که بسفر خیر اثر خراسان می رفتیم امیر الامرائی آذربایجان کردم [5] و مقرر فرمودم که سی صد کس به یساق [6] خراسان فرستد و او درانجا باشد * درینوقت که معاملهٔ عصیان و قتل جماعه تکلو روی داده اولمه بدار السلطنهٔ تبریز رفته ارادهٔ گرفتن داروغه میکند و اسپان خاصهٔ ما که دران ولایت بودند متصرف شده و کنیزانی که بجهت طلا دوزی بزردوزان تبریز سپرده بودیم ستانده بملازمان خود قسمت نموده خیمه منقش خاصهٔ ما را که در فراشخانه تبریز بود صاحب گردیده * مردم متمولی که دران حدود بودند هر یک را ببهانهٔ گرفته اموال ایشانرا متصرف شده از تبریز بیرون میرود و با بعضی از مردم سارلو [7] که بالحاد و زندقه معروفند و از غایت وقاحت و اباحت

---

1 میر جعفر اوحی : there are two میر جعفر ; one محتسب الممالک ولد میر راستی, of the Ṭabāṭabāʾī Sayyids, and the other میر جعفر ساوجی mentioned as the وزیر دیوان : *T. ʿA. ʿA.*, p. 117.

2 احمد بیگ نور کمال اصفهانی not traceable.

3 اویماق *Oymāq* is the name of a Tartar tribe.

4 اولمه تکلو not traceable.

5 کردم : error for دادم ?

6 یساق , T., guard, escort.

7 سارلو not traceable.

مفاکم خود را از یکدیگر دریغ نمیدارند [1] و ایشانرا اموال و اسباب دادە جمع کثیر بهم رسانیدە بودند * وزرا این خبر را بعد از چند روز که مشخّص میشود بمن عرض کردند * جمعی از غازیان شیر شکار را بقصد او فرستادم * این جماعت در راه حیفی میکنند که در شب بیخبر بر سر اردوی اولمه بریزند و تمامي اموال و اسباب او که بظلم و ستم بهمرسانیدە صاحب شوند * آن حرام زادە خود ازین معني آگاه میگردد و شب اردو را گذاشته بجانب وان [2] میگریزد و در شبی که غازیان بر سر اردویش میریزند غیر آغور [3] و کنیز و خدمتگاران کس دیگر نبودە * چون پیمانۀ عمرش هنوز پر نشدە بود بدر رفت * اموال و اسباب تمام بجای ماندۀ او را متصرف شدند و جمعی بگرفتن او رفتند که اورا بدست آورند - اما در اصل مردی مفتّن ومزّور بود - بغیر از حضرات ائمۀ معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) هرکس دیگر را بازي میداد * از وان نیز فرار نمودە بروم رفت * میگفتند که با ابراهیم پاشا بغایت مصاحب شد چنانکه ابراهیم پاشا با او درد دل میگفته که از سلطان مصطفی بغایت ترسانم * اولمه در جواب گفته که دیار شرق خالي است و اکثر امرای قزلباش با من متفق اند - اگر پاشا بانجانب متوجه گردد متعهد میشوم که ان ملک را مسخّر سازم و پاشا در ملک آذربایجان و عراق و فارس پادشاهي کند و هرسال جهت خواندکار پیشکش فرستد و حالا تلبیس [4] را بمن دهد که پیشتر بروم و با مردمی که با من متفقند سخن بگویم و شما از عقب بیائید * چون حضرت خواندکار از سخن

---

[1] Error in text; apparently با should be بە and the و after نمیدارند should be deleted.

[2] وان, Lake of Vān?

[3] آغور not traceable. Can it be an error for عجوز?

[4] تلبیس apparently an error for بتلیس a place near Lake Vān.

ابراهیم پاشا تجاوز نمیکرد و اگر یک سخن او رد میشد البته دیگری درجه قبول مي افتاد * ابراهیم پاشا بسخن اولمه فریب خورده تلبیس[1] را باو داد و لشکر همراه کرده بر سر شرف بیگ کرد[2] فرستاده و شرف بیگ تاب مقاومت نیاورده پیش ما آمد * باوجود آنکه هابیل بیگ[3] مهماندار که از نزد ما بایلچیگری رفته بود در خدمت خواندکار بود لشکر باولمه داده فرستادند * بعد ازانکه خواندکار سه منزل بجانب فرنگ رفته بودند هابیل بیگ را روانه کردند و نوشته بودند که شرف بیگ را گرفته بفرستند * امرا گفتند که حضرت خواندکار را اگر لطفی با ما مي بود اولمه را درانطرف الکاء داده در برابر ما نمیفرستاد و از تربیت کردن نوکر ما و در برابر داشتن بوی دشمني مي آید * صلاح دیدند که ایلچی دیگر فرستاده تحقیق نمایند که ایا حضرت خواندکار با ما بر لطف هست یا نه * حسین خان شاملو مثنا سلطان و عبد الله خان[4] و ابول الدی اقا[5] و حاجي لر[6] که اول وکیل و یردک سلطان بود[7] و آخر ددهٔ اسمعیل میرزا شد اورا[8] فرستادم * نوشتم که والمه از پیش ما گریخته نزد شما آمده - شما ولمه را بفرستید تا ما شرف بیگ را بفرستیم - چرا باید جهت اولمه و شرف بیگ میان بادشاهان اسلام نزاع شود ؟ ایشان قبول نکردند و در جواب نوشتند که اولمه پناه بما آورده - اورا نمیتوان داد - شما شرف بیگ را بدهید - من بعد اگر از پیش شما کسی آید ما نیز بفرستیم * ازین اخبار معلوم شد که خواندکار بر سر پرخاش است - آخر خود بر سر ما خواهد آمد یا لشکری بر سر ما خواهد فرستاد *

---

1 *Vide* p. 17, note 4.
2 شرف بیگ کرد not traceable.
3 هابیل بیگ not traceable.
4 عبد الله خان, on p. 57, T. 'A.'A., styled عبد الله خان استاجلو
5 ابول الدي اقا not traceable.
6 حاجي لر not traceable.
7 ویردک سلطان not traceable. Can this be an error for ویدک سلطان ?
8 Should this be آنها را ?

خدام مثنا سلطان گفت لازم نیست مارا با رومیان جنگ کردن - تا حوالي ارجیش [1] میرویم ایشانکه خبر آمدن ما را شنیدند خود گریخته خواهند رفت * بهمین حرف کوچ کرده روانهٔ آنصوب شدیم * چون بحوالي قرانقو [2] درهٔ خوی [3] رسیدیم ولو یادکار روچکی [4] از قلعهٔ بتلیس [5] آمده خبر آورد که فیل پاشا [6] توبرهای [7] اسپ را انداخته و گریخت * امرا و یوزباشیان و قورچیان و عقلا را طلب نموده مصلحت دیدیم که اکنون مارا چه باید کرد * جماعت جانقي کرده گفتند که خواندکار بفرنگ رفته ما بالکا او میرویم * فیل پاشا فرار نموده در دیار بکر است - ما بسیواس برویم - اگر مردم آن محال بواسطهٔ نهب و غارت بر سر ما جمع میشوند آنمحال را غارت کرده در مرغش توقف نمائیم و مردم را بر سر خود جمع کنیم * خواندکار که باستنبول آید تمامي آنجارا سوخته چول [8] کنیم و هرکه همراه ما آید کوچانیده همراه بیاوریم و هرکه نیاید قتل و غارت کنیم و در دیاربکر چندان باشیم که خواندکار بالکاء خورم [9] و عماسیه [10] بیاید * ما دیاربکر را نیز سوخته و غارت کرده ببغداد رویم و از آب موصل [11] گذشته زمستان در حوالي

---

1 ارجیش ; a place on Lake of Vān.

2 قرانقو not traceable.

3 خوی, *Khoy*, a town to the N.-E. of Salmās ; Le Strange's "Lands of the Eastern Caliphate," p. 166.

4 ولو یادکار روچکي not traceable.

5 بتلیس, a town near the S.-W. corner of Lake of Vān. In the text the word is always تلبیس

6 فیل پاشا p. 49, *T. ʻA. ʻA.*

7 Nose-bags ?

8 چول کردن to lay waste, make a desert of.

9 خورم not traceable.

10 عماسیه, Amasia.

11 آب موصل, Mosul stands on the western bank of the Tigris ; but apparently the river Zāb is intended here.

بغداد قشلاق نمائیم * اگر در فصل بهار خواندکار بر سر ما آید ازانجا از راه
شهر روزبه بتبریز آئیم و اگر خواندکار به تبریز رود ما از دیاربکر بجانب
سیواس رویم *

چون حرف ایشان تمام شد در جواب گفتم که یاران حضرت خواندکار
بغزا بجانب فرنگ رفته - ما که بالکاء او رویم کار ما پیش نخواهد رفت -
و اگر چنانچه او برادر و فرزند مرا کشته باشد چون بغزای کفار رفته بالکاء او
نمیرویم و دین را بدنیا نمیفروشیم * بعضی گفتند اگر او بر سر ما آید
حال ما چون میشود ؟ مثلا سلطان سیبی در دست داشت - بهوا انداخته
گفت تا پائین آمدن هزار فرجست [1] و مصلحت اینست که ما بالکاء
خود رویم و قشلاق کنیم - بلکه بهار خواندکار نیاید *

از انجا معاودت نموده از راه چقر سعد [2] به تبریز آمدیم * بتوفیق
الله تعالی درین اثنا خبر آمد که عبید خان اوزبک [3] بر سر هرات آمده
و هرات را حصار کرده - و او مردی در غایت ظالم بود - کافر و مسلمان
در پیش او یکحال داشت - تا بیکبار رسید عالمی را پیش او می آورند
و بکشتن او فرمان میدهد * جمعي شفاعت میکنند که این شخص سیّد
است و بیگناه - او در جواب میگوید بواسطهٔ همین که سیّد است
و عالم من اورا میکشم - لعنته الله علیه * و دیگر در مجلس او میگفته اند
که هرکس یک جو بغض حضرت امیر المومنین علیه الصلوة و السلام

---

1 تا پائین آمدن هزار فرجست, a common colloquial idiom from the proverb ستون بستون هزار فرج است. This was said by a beggar who found a purse of gold at the second pillar in a mosque.

2 چقر سعد not traceable.

3 عبید خان اوزبک; son of Muḥammad Sulṭān, a descendant of Changīz Khān. He several times attempted the conquest of Khurāsān; p. 37, T.'A.'A.

ندارد مسلمان نیست * آن ملعون نارنجی در دست داشته است گفت
که الحمد لله من برابر این نارنج بغض آنحضرت را در دل دارم * در آن
محل بهرام میرزا در هرات بود - کس او آمده عرضه داشت آورد که کار
مردم هرات بجائی رسیده که گوشت سگ و گربه میخورند * بالضروره
متوجه خراسان شدیم * عبید ملعون از توجه ما واقف شده فرار نموده
بجانب الکاء خود رفت *

دران سال قشلاق در هرات واقع شد و امرا و لشکریرا بهر محل فرستادم
که قشلاق نمایند - و خبر آوردند که اولمه بر شرف بیگ و اچه سلطان[1]
و امرائی که با او بودند آمد و میانهٔ ایشان جنگ شده شرف بیگ
در جنگ کشته شد *

ما نیز چون محل مقتضي آن نبود تغافل نموده مقیّد بدان نگردیده
در هرات قشلاق کردیم و گفتیم آنچه خواستهٔ پروردگار است آن خواهد شد -
اولمه کاری بطوّاری و دزدي کرده باشد مارا از جای در نباید آمد -
از جانب خواندکار این معامله نشده است و او بر سر الکاء ما نیامده *

دیگر در بهار این سال برادرم القاصب[2] را با بعضی امرا همراه
نموده بجانب مرو فرستادم و مثنا سلطان و حسین خان و امیر بیگ
روملو را با بعضی از قورچیان بغرجستان فرستادم و من بطواف حضرت
امام الثامن و الضامن ابو الحسن علي بن موسی الرضا علیه السلام رفته
ایشان همگي فتح مرو و غرجستان کردند و بهرات آمدند و من نیز زیارت
نموده بهرات معاودت نمودم * مدت یکماه در هرات نشستم و از یازدهم

---

1 اچه سلطان not traceable.

2 القاصب not traceable.

شهر ذیحجه الحرام در هرات تا چهل روز در چمن الذک نشین [1] توقف کردم که لشکر جمیعت نموده بر سر بلخ رویم *

اعتقاد بندهٔ ضعیف طهماسپ الصفوي الموسوي الحسیني اینست که هر کسکه حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه را در خواب بیند آنچه ایشان فرمایند همان میشود - و درین شک نیست که در شب چهاردهم شهر ذیحجهٔ مذکور که از هری [2] سه منزل بیرون آمده بودیم تپ کردم و چند روز مریض بودم * شب در واقعه دیدم که حضرت امیر المونین علیه السلام در خانهٔ زنیل خان [3] که در قزوین است و دران محل دولتخانه بود نشسته‌اند - و جوان محاسن سیاهي که تخمیناً بیست و پنج ساله بوده باشد در عقب سر آنحضرت بر سر پای ایستاده بود * من پیش آنحضرت رفته زمین خدمت بوسیدم و بدو زانوی ادب نشستم و سوال کردم که یا حضرت قربانت شوم - بدانطرف میروم - آیا مرا با جماعهٔ اوزبک جنگ میشود یا نه ؟ حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمودند که ای طهماسپ تا غایت کدام مهم تو بجنگ ساخته شده که دیگر باره شود ؟ مرتبهٔ دیگر سوال کردم که قربانت شوم بفرمای که حال ما در انطرف آب چون خواهد شد ؟ جواب فرمودند که درانطرف آب هیچ نیست - هرچه هست در این طرف آبست * سه مرتبه تکرار این سخن کردم - همین جواب فرمودند * بعد ازان حضرت علي علیه السلام مرا پیشتر طلبیده میفرمود که سه چیز بتو میفرمایم - نظر کن که دران جهد نمائي - اول نهر علقمي از یادت نرود - دویم آنکه بعد از فتح سمرقند گنبذ مرا

---

1 در چمن الذک نشین : *alang-nishīn* those in camp.

2 هری not traceable.

3 زنیل خان ; Governor of Istrābād, p. 38, T. ‘A. ‘A.

تو يا اولاد تو مثل گنبذ امام ثامن ضامن امام رضا عليه السلام بسازيد - سيم سفارش فتحي بيگ كه پروانچي [1] حضرت شاه بابا ام بود كرده فرمودند كه اورا متولي آستانهٔ مقدسه گردان كه او از ماست * على الصباح بيدار گرديده خوشحال بعد از نماز صبح اورا و ياران را جمع نموده خواب را شرح كردم و گفتم كه درين طرف آب ما را باوزبک جنگ خواهد شد * بعد از بيست و يكروز احمد بيگ وزير آمد پريشان و آزرده خاطر * ازو پرسيدم كه تو شراب نميخوري كه خمار باشي - چرا مكدري ؟ گفت كاشكي ميمردم كه اين روز را نمي ديدم * اولمه نمک بحرام بتبريز آمده تمامي اهل و عيال قزلباش را اسير كرده * پرسيدم كه ابراهيم پاشا [2] همراه اوست ؟ گفت نه * خواندكار را پرسيدم * گفت در استنبول است * گفتم كه حضرت پروردگار جلّ شانه جزاى اولمه و ابراهيم پاشا را بدهد (كه جهت ولي نعمت خود دعاى بد حاصل ميكنند) و خواهد داد *

اين حكايت را تمثيل آوردم- كه درميان قوم بني اسرائيل سي‌هزار كس قايم الليل و صايم‌الدهر بودند * سه كس درميان ايشان بودند كه زنا و فسق ميكردند و چون غضب الهي بر ايشان نازل شد تمامي سي هزار كس هلاک شدند * حضرت كليم بدرگاه جلّ شانه مناجات كرد كه الٰها ! سه كس بودند درميان اين قوم گناهگار - مابقى چه گناه داشتند ؟ خطاب حضرت الهي در رسيد كه اين قوم قادر بر منع اين سه كس بودند و نكردند تا اثر گناه ايشان بهمگي رسيد * حالا ابراهيم پاشا جانب حضرت الهي جلّ‌شانه نگاه نداشته - اولمه را رخصت داد كه باعث اين همه خون و نهب

---

1 پروانچي , Secretary of a Prince.

2 ابراهيم پاشا , the Grand Wazir of Sulṭān Sulaymān of Turkey ; p. 49, *T. ʻA. ʻA.*

و غارت عرض و مال و سیوت [1] و همه انواع فسق و فجور ازین مقدمه بهمرسیده و خواهد رسید *

بعد از اندک زمانی غیرت حضرت پروردگار چنان کرد که خاطر مبارک خواندکار ازو رنجیده بقتل رسانید و بجهنم پیوست و این ابیات مناسب حال بود *

* نظم *

فریدون وزیری پسندیده داشت / که روشن دل و دور بین دیده داشت

رضای حق اول نگهداشتی / دگر پاس فرمان شه داشتی

نهد عامل سفله بر خلق رنج / که تدبیر ملک است و توفیر گنج

اگر جانب حق ندارد نگاه / گزندش رساند هم از بادشاه

اما بعد از استماع این بهرام میرزا و قاضي خان را گفتم شما در هرات میمانید یا نه ؟ قاضي خان گفت مردم ما پریشانند و محنت و جفای بسیار درین مدّت کشیده‌اند چنانچه - اوقات بچرم گاو گذرانیده اند [2] - ایشانرا قوّت و قدرت آن نیست که دیگر حصار داري توانند کرد * و درینجا بودن را اغریوار خان [3] قبول کرد که سام میرزا بمن دهید - من هرات را نگاه میدارم * مثنا سلطان و امیر بیگ روملو و قاضي خان حاکم شیراز و سلمان سلطان در خلوت آمده گفتند صلاح نیست که سام میرزا را با اغریوار خان داده در هرات بگذارید * من گفتم که ایشان چون محل اعتماد نباشند همراه نیز نیایند * اگر چنانچه محل دغدغه باشد در هرات بودن ایشان بهتر است و حکایت دارا را که در جنگ اسکندر بدست ملازمان خود کشته شد گفتم *

---

[1] سیوت, apparently an error.

[2] اوقات بچرم گاوگذرانیدن اند, an idiom.

[3] اغریوار خان. on p. 38, T. ‘A. ‘A., is mentioned as the son of دمري سلطان شاملو

وبعد از خبر اولمه بیست و هفت روز دیگر در هرات ماندیم * بعد ازان خلیفه محمد قورچي باشي[1] را با بعضی از قورچیان و مثنا سلطان پیش فرستادیم و خود از عقب ایشان روانه شدیم * در اسفرائین[2] تیمور کرد که دران محل امیر آخور قورچي باشي بود باز گردانیده با جاسوس ما که آمده بود در حوالي تربت جام[3] بما رسیدند و خبر آوردند که ابراهیم پاشا بتحقیق آمد و کتابت ابراهیم پاشا که به بیگم نوشته بود و بشخصی از ملازمان شمس الدین خان[4] ولد شرف خان داده فرستاده بود رسید * مضمون کتابت آنکه از یراق و مرصع آلات که از حضرت شاه اسمعیل علیه الرحمة و الرضوان مانده چیزی چند بتحفه بفرستند که من آنها را بخدمت حضرت خواندکار فرستاده التماس صلح نمایم و نگذارم که خود متوجه این دیار شود و باز این ملک را بشما مسلّم دارد - و ما نیز باز گردیم - و اولمه نیز درین باب عریضه به بیگم نوشته بود * القصه ما از تربت بده کوچ بکبود کنیدری[5] آمدیم * مرکبان و شتران با تمامي لاغر و زبون شده بودند و بسیاري در راه مانده بودند * دران وقت که من باسفرائین رسیدم و قنبر اغلی[6] در مجلس حرفی زد که یکمرتبه دیگر کس بفرستید که خبر مشخّص از جانب ابراهیم پاشا و اولمه بیاورد - بر طبیعت من گران آمده از روی قهر گفتم که از تو بهتر کسی از کجا بیاورم ؟ این کار از دست تو بر مي آید * او از اسفرائین با ده نفر از ملازمان روانه آنصوب میشوند * چون بمراغه میرسند اردوی

---

[1] خلیفه محمد قورچي باشي not traceable.

[2] اسفرائین a city in Khurāsān.

[3] تربت جام the shrine of Shihābu'd-Dīn Aḥmad at Jām, near the Herat river. The place is now called Shay<u>kh</u> Jām.

[4] شمس الدین خان not traceable.

[5] بکبود کنیدري ; not traceable.

[6] قنبر اغلی not traceable.

ابراهیم پاشا بجمعی رومیان میرسند * سه کس را کشته و یک را زنده گرفته روانه میشوند * قضارا جمعی بایشان بر خورده یکی از ملازمانش سرها را با رومي زنده برداشته فرار مینماید - و قنبر اغلی با یکنفر ملازم خود دو کس را زخمدار کرده مي بیند که از عهده بر نمیتوانند آمد * جنگی بگریز مي نمایند * یکی از رومیان نیزه باو میرساند - جقهٔ گاودم در سر داشته با دستارش افتاده بود - برداشته و او سر برهنه از جنگ رومیان خلاص شده جقه و دستارش را نزد ابراهیم پاشا برده بودند * اولمه شناخته بود * چون بشهر قزوین آمده احوالات را بالتمام از رومي که زنده آورده بودند معلوم کردیم * بعد ازان شاه قلي خلیفه [1] و محمد سلطان افشار [2] را فرستادم که بروند و از الوسات [3] و او یماقات هرکسکه اراده ملازمت داشته باشد نوکر گرفته همراه بیاورند - و سوکند بیگ [4] را فرمودم که برود و خانه کوچ را که در قم بودند بقزوین بیاورد که چون خواندکار همراه نیست معدودی چند با ابراهیم پاشا همراه اند - از ایشان چه اندیشه باشد ؟ تا روزی در قزوین بحمامی که خود در ابتدای محلهٔ جعفرآباد ساخته‌ام رفتم و از حمام بیرون آمده در باغچهٔ خانهٔ زنبیل خان نشستم * کدخدایان قزوین طعامی پخته آورده - بعد از خوردن طعام از نزد القاسب و بهرام میرزا که در رود خانهٔ رنجان [5] نشسته بودند کسی آمد که ابراهیم پاشا اراده رفتن دارد * در ساعت مثنا سلطانرا با صد نفر دیگر فرستادم که بروند و با القاسب و بهرام میرزا و لشکری دیگر که

---

1 شاه قلي خلیفه mentioned on p. 48 of *T. ʻA. ʻA.* as مهردار ذوالقدر

2 محمد سلطان افشار not traceable.

3 الوسات pl. of الوس *ulus*, T., tribe.

4 سوکند بیگ ; on p. 52, T. ʻA. ʻA., a سوندوک بیگ is mentioned as being قورچي باشي

5 *Ranjān*: the correct name of this city is Zanjān, although throughout the text it is spelt as Ranjān.

در چرخه بند [1] بودند متفق گردیده از عقب ابراهیم پاشا و اولمه [2] بروند - شاید که اولمه را بدست بیاورند - و گفتم که من نیز بزودی از عقب شما می آیم * چون لشکری بالتمام در کاروان سرای نیک بیگ [3] بهم میرسند و یکمنزل بایلغار میروند - قضارا بجمعی از رومیان میرسند - بعضی را کشته بودند و چند نفر را زنده گرفته احوال از ایشان گرفته میگویند که ابراهیم پاشا مکر کرده بود * این است حضرت خواندکار خود داخل تبریز شد * روز سه شنبه از تبریز بیرون آمده متوجه اینجانب میشود * ذو القدر اغلی آن جماعت را برداشته نزد من آورد - وخبر آمدن حضرت خواندکار روز بروز گرم تر میشد * از قزوین کوچ کرده بجانب ابهر رفتم * امرا و لشکری پیش لشکر خواندکار را گرفته مردم را بهرجانب کوچانیده و منازل را خراب نموده تا زنجان آمدند * در ابهر خبر رسید که بتحقیق حضرت خواندکار داخل زنجان شد - و لشکری ما که درسلطانیه بودند و حرم را از راه ابهر بقم فرستادم و خود از ابهر کوچ کرده بمنزلی که قرا اقاه [4] میگویند فرود آمدم * نزد امرا کس فرستادم که من بسلطانیه می ایم شما هم درآنجا باشید - و امیر بیگ [5] و چراغ سلطان [6] و ذوالقدر اغلی را بقراولی مقرر کردم - و خلیل آقای کنکرلو [7] را فرستادم که حسین خان و مثنا سلطان و قاضی خان ذوالقدر حاکم شیراز هر کدام با دو سر کس از مردم کاردیده بیایند تا مشورت کنیم که چه میباید کرد * بعد

---

1 چرخه بند , in another place called چرخ بند name of a place.

2 اولمه . In the T. 'A. 'A. the name الامه تکلو frequently occurs in connection with ابراهیم بیگ

3 نیک بیگ, name of a caravanserai near Kazvin : text.

4 قرا اقاة, name of a halting place between Abhar and Sulṭāniyya : text.

5 امیر بیگ ; mentioned on p. 118 of T. 'A. 'A. as خواجه امیر بیگ مشهور بامیر بیگ مهردار

6 چراغ سلطان not traceable.

7 خلیل اقای کنکرلو not traceable.

از آنکه خلیل اقا ایشان را آورد حسین خان گفت که اسپان ما لاغر اند - در برابر رومي و لشکرش نمیتوانم رفت * من گفتم که مکرر ما اراده کرده‌ایم که با رومیان جنگ رو برو کنیم که تو این حرف میگوئي و از لاغري اسپان اندیشه کنیم ؟ - و قرار برین دادیم که اردو را بچند بخش کرده حوالي رومیان را بایر و خراب کنیم * من با سي نفر از قورچیان بر بالای تلی رفتیم که به بینم که اردوی خواندکار از زنجان کوچ کرده یا نه * ساعتی که ملاحظه نمودم دیدم که خیمهای لشکری بالتمام فرود آمده و از سلطانیه خود را بطرفی میکشد * دانستم که رومي آمده بایشان نزدیک شد * از آنجا بزیر آمده باردوی خود رفتیم * قنبر اغلی را فرستادم که القاسب و بهرام میرزا و امرا را نزد من بیاورد که بعد از این از هم جدا نباشیم * قنبر اغلی انشب رفت و صباح ایشانرا آورد و گفتند که ذوالقدر اغلی با هزار کس گریخت و باردوی رومیان داخل شد * پیش ازین مقدمات در وقتیکه مثنا سلطان و لشکری در چرخه بند بودند و هنوز حضرت خواندکار باوجان[1] نیامده بود ذوالقدر اغلي را بقراول فرستاده بودند * در حوالي چرخ بند بقراولان رومي که پانصد کس بوده اند دو چار میشوند * صدر الدین ارادهٔ جنگ میکند و قورچیان جمعیت میکنند * چون این حرامزاده از اول الجه[2] بوده نگذاشته[3] بود که مردم رومي در عقب پشته بسیاراند مارا دستگیر میکنند * سه کس از مردم صدر الدین بیگ باندرون کاروانسرا بیرون آمده جنگ میکنند * اسپ یکی از ایشان در مزار مي افتد - او را رومیان گرفته پیش خواندکار مي برند * خواندکار اورا خلعتی داده کتابتی بمن نوشته فرستاده بود * مضمونش آنکه پدر تو شاه اسمعیل علیه الرحمة با پدر من جنگ کرده تو

---

1 اوجان Ujān in Āẕarbayjān, ten leagues from Tabrīz. There is another Ujān in Fārs.

2 الجه from T. الچق ? base, dishonest.

3 Error for نگفته ?

نیز دعوی شجاعت میکنی - بیا جنگ کنیم - و اگر جنگ نمیکنی دیگر
شجاعت مکن * در جواب کتابت او نوشتم که بزرگتر از جمیع موجودات
حضرت پروردگار جل جلاله و عظم شانه است و در کلام شریف فرموده که
در جهاد و غزا که با کفار نمائید خودرا بتهلکه میندازید - قوله تعالی وَلَا تُلْقُوا
بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ - جائی که در غزای کفار از تهلکه منع فرموده باشد من
چگونه دو لشکر مسلمانان را که در عدد برابر ده کس یک کس نبوده بجنگ
فتوی دهم و این مسلمانان را در تهلکه اندازم؟ پدر من دران روز که با پدر شما
جنگ کرد دورمیش خان و سایر امرا بلکه تمامي لشکر او مست بوده اند -
شب تا صباح شراب خورده آهنگ بر جنگ نموده بودند - و ایمقدمه
بغایت نامعقول و بد واقع شده بود * از آن تاریخ هرگاه حکایت جنگ
چالدران [1] بمیان مي آید من درمیش خان را دعای بد میکنم که پدرم شاه
اسمعیل را فریفته برد و جنگ کرد * دیگر آنکه حضرت الهي عز اسمه فرموده
که یک مسلمان با دو کافر جنگ نکند* و ما خود بحسب تخمین یک کس
در برابر ده کس زیاده چه کنیم - پس چگونه خلاف امر خدای تعالی
جل‌شانه باید کرد و خود را دانسته بر آتش باید زد - و دیوانه باید یا مستی
که جنگ بیصرفه کند و خود را بهرزه و غرور در معرض تلف اندازد *
و الحمد لله و المنه که لشکر قلمرو من از شراب و فسق بلکه جمیع مناهي
توبه کرده اند و در کل مملکت من شرابخانها و بوزخانها و بیت الطف [2]
و سائر نامشروعات بر طرف شده و من خود در وقتی که از هرات کوچ
کرده بزیارت مشهد مقدس ملائک آشیان حضرت امام رضا علیه السلام

---

[1] چالدران , the plain of Chaldirān, where a great battle was fought between the Ottoman Sulṭān Selim I. and Shah Isma'īl of Persia. The battle ended in the rout of the Persians.

[2] بیت اللطف یعني لولي خانه

میرفتم میر سیّد محمد پیش نماز مدینه مبارک حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله وسلم را در خواب دیدم که بمن میفرمایند که از مناهي بگذر که ترا فتوحات خواهد شد * در صبح باحمدبیگ وزیر و بعضی از امرا که حاضر بودند این خواب را بیان کردم * بعضی از ایشان گفتند که از بعضی منهیات بگذریم و از بعضی دیگر مثل شراب که ضروري سلطنت است نمیتوان گذاشت - و هر کس حرفی درین باب میفرمودند * آخر من گفتم که امشب بدین نیت میخوابم - بهر طریق که مینماید بدان عمل خواهم کرد - و حضرت رسالت پناهي صلی الله علیه و اله وسلم الرویا اَلصَّالِحَةُ یَرَاهَا اَلْمُؤْمِنُ اَلصَّالِحُ و قال لَمْ تَنْقَطِعِ اَلْمُبَشِّرَاتُ - باز همان شب در واقعه دیدم که در بیرون پنجره پائین پای حضرت امام الضامن امام رضا علیه الف الف التحیة و الثنا دست سیادت پناه میرهای[1] محتسب را گرفته از شراب و زنا و جمیع مناهي توبه کردم * صباح این خواب را نیز بجماعه بیان کردم * بقدرت و توفیق حضرت باري جل شانه بهمان طریق که در خواب دیده بودم در همان موضع سید مذکور حاضر شده دستش را گرفته از جمیع مناهي توبه کردم - و در سن بیست سالگي که این سعادت نصیب شد این رباعي را انشا کردم * * رباعي *

یکچند پی زمرّد سوده شدیم * یکچند بیاقوت تر آلوده شدیم
آلودگئي بود بهر رنگ که بود * شستیم بآب توبه آسوده شدیم

الحمد لله و المنه از آن تاریخ که سعادت میسر شده از کل مملکت من فسق و فجور برطرف شده و روز بروز بتوفیق الله تعالی فتوحات گوناگون روی نموده بطریقی که هرگز در خاطر ما شمّهٔ ازان نمیرسید - و جمیع عقلا

---

[1] میرهای محتسب not traceable: perhaps an error for میرهادي.

دریںمقدمات حیرانند - و من هرچند مردانه باشم در عمر خود از عهدهٔ شکر شمّهٔ ازین مقدمات بیرون نمیتوانم آمد * * نظم *

اگر هر موی من گردد زبانی * شود هر یک ترا تسبیح خوانی
هنوز از بی زباني خفته باشم * زصد شکرت یکی ناگفته باشم

بعد ازان مثنا سلطان وقورچي باشي ما رافع [1] مکاتیب را عتاب کردند و قصد قتل او داشتند * من منع ایشان کردم و درآنوقت هفت هزار کس همراه من بودند * زیاده از سه هزار کس که بکار آیند نداشتند [2] * چون از هرات ایلغار کرده بودیم همه مرکبان مانده و زبون شده بودند و از لشکریان ما جمعی بودند مثل حسینخان [3] و قاضي خان [4] ملک بیگ جویفي و اتباع ایشان که بدل دشمن و بزبان دوست بودند و دائم الاوقات منتظر فرصت بودند که شکستگي درکار ما واقع شود - و درین قسم محلی [5] من بغایت مضطر شده بحضرت پروردگار پناهیدم و کار بد خواه دین و دولت را بدو حواله کردم و مداومت بدعا و آیهٔ کریمه حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ وَ نِعْمَ الْمَوْلٰى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ کردم - و درانوقت حکایت حضرت خلیل الرحمن علی نبینا و علیه السلام بخاطرم رسید که در محلی که آنحضرت را در منجنیق گذاشتند که در آتش اندازند حضرت جبرئیل علیه السلام آمده گفت - یا خلیل الرحمان مدد میخواهي ؟ آنحضرت فرمودند که میخواهم اما نه از تو * در زمان دریای رحمت حضرت الهي عز اسمه بجوش آمده امر شد بآتش که یا نَارُ كُونِي بَرْداً وَ سَلَاماً علی ابراهیم - و این ابیات شیخ نظامي

---

1 رافع carrier.

2 Or نداشتم ?

3 حسین خان : There are two of this name in the T. ‘A. ‘A., one of شاملو and one of روملو.

4 *Vide* p. 50, T. ‘A. ‘A.

5 قم محلی . This does not appear to be قم though both are written in the MS. in exactly the same way.

را بخاطر رسانیده مکرر میخواندم * * نظم *

ای همه هستي ز تو پیداشده خاک ضعیف از تو توانا شده
زیر نشین عَلَمت کاینات ما بتو قایم چو تو قایم بذات
هستي تو صورت و پیوند نی تو بکس و کس بتو مانند نی
آنچه تغیّر نپذیرد توئي آنکه نمردست نمیرد توئي
ما همه فاني و بقا بس تراست مُلک تعالی و تقدّس تراست
قافله شد واپسي و ما ببین ای کس ما بیکسي ما ببین
چارهٔ ما ساز که بی یاوریم گر تو برانی بکه رو آوریم

اما حضرت خواندکار کم فرصتي نموده و درین قسم محلی که از سفر هرات و حرب اوزبک برگشته‌ایم با لکاء ما آمد که " ممنون ما کسان باید شد " * حضرت پروردگار بما مدد کند و این بیت بدیهه بخاطرم رسید *

* نظم *

حق در جهانده مددگار او لنگ قولیسنه یمان کونده غمخوار او لنگ[1]

قضارا منزل بمنزل، ما در پیش، و ایشان یکمنزل فاصله مي‌آمدند تا حوالي قزوین رسیدیم * از مدد حضرت الهي جل شانه و توفیق حضرات ائیمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین - چنانچه حافظ گفته * * بیت *

کار خود گر بخدا باز گذاري حافظ
ای بسا عیش که با بخت خدا داد کني

در ابتدای تحویل عقرب در شب سه شنبه سیزدهم شهر صفر برفي عظیم بارید بمرتبهٔ که اردوی خواندکار درمیان برف ماندند و بعد از یکهفته بصد هزار محنت روانه بجانب درجزین[2] شدند درین اثنا حاکم کوه کیلویه با

---

[1] حق است در جهان مددگاري کننده بغلام خود در روز بد غم خواري کننده

[2] درجزین Darguzīn, capital of the A'lam district, one of the five districts dependent on Hamadan.

با هزار کس آمد و طوایل بسیار از اسپان چاق آورد - و در شب قرا محمود[1] اوچي باشي را طلب کردم و اسپها و آدم و او را با پنجاه نفر از قورچیان بزبان گیري[2] فرستادم * در حوالي قراقان[3] بجماعت ساریلوي تکلو دوچار شده جنگی کرده بودند - و یکدست حسین بیگ قلج اغلي[4] را در آن جنگ انداختند و پنج نفر از رومیان را گرفته با هفتاد سر آوردند - و از یک نفر از رومیان که مرد خوش محاوره بود احوالات معلوم کردم * بالتمام احوالات را کما هو حقّه براستي بیان کرد و گفت که حضرت خواندکار با وزراء اعظم جانقي کردند که ببغداد روند - و اولمه و ذوالقدر اغلي را با جماعهٔ ایشان و جمعی از مردم بلوک متفرقه از میان لشکری خود جدا کردند دانسته - و فرمودند که بجانب تبریز روند * چون حال را بدین عنوان دیدم و ارادهٔ خاطر ایشان معلوم شد رجب ابدال[5] و حمزه بیگ غزال اغلي[6] را پیش محمد خان شرف الدین اغلي[7] فرستادم - که آذوقه انچه دران محل باشد تمامي را در آب ریخته از آب بگذرد - و از راه جزیره با جماعت خود بیایند - امرا و قزلباش جمعیت نموده نزد من آمدند که از عقب خواندکار برویم و دستبرد بنمائیم * گفتم که مرا با حضرت خواندکار کاری نیست - کار من با اولمه است - تمامي این فتنه و آشوب که واقع شد بسبب او شده و انتقام اینها را ازو مي باید کشید که نقصان کلي ازو بخواندکار و بما رسید * قراقنبر و مثنا سلطان گفتند که اکنون خاطر ما از جانب رومیان جمع شد - قاضي خان را که بزبان شیعه

---

1 قرا محمود اوچي باشي, not traceable.
2 زبان گیري not traceable.
3 قرقان not traceable.
4 حسین بیگ قلج اغلی, not traceable.
5 رجب ابدال, not traceable.
6 حمزهٔ بیگ غزل غلي, not traceable.
7 محمد خان شرف الدین اغلي, pp. 37 and 95, *T. ʻA. ʻA.*

شعار است و بدل مرداني [1] ميبايد كشت - چون باو در هرات سوگند
خورده بوديم كه مادام كه لشكر ياغي بقصد ما در برابر نيايند كه گويند كه
قاضي خان درميان اين لشكر است بجنگ آمده‌ايم من اورا بكشم -
بنابرين تجويز كشتن او نكردم * دو سه روزيكه برين گذشت يكشب قاضي خان
با چند نفر از ملازمان قديمي خود گريخت * اگر از دنبال او ايلغار ميكرديم
بدست مي‌آورديم * مردم گفتند نزد خوندكار خواهد رفت * ترك او كرده
از عقب اولمه ايلغار كرديم - قضا را قاضي خان نيز پيش او ميرفت - او در
روز هشتم شهر ربيع الثاني داخل تبريز شده بود * اولمه را خبردار كرده بود
كه ما بر سر او خواهيم آمد - و ما بواسطهٔ اينكه راه گل بود شتر ما لاغر و زبون
بودند يك روز بعد از او در روز يكشنبه داخل تبريز شديم * در همان شب
اولمه و قاضي خان گريخته بودند * بيست روز در تبريز توقف كرديم * بعد
ازان كوچ كرده روانه بجانب وان شديم * پنجهزار و چهار صد از لشكرى
همراه بودند * يك هزار و شش صد از قورچيان و مابقى مردم امرا بودند *
قلعهٔ وآنرا محاصره كرديم * نزديك بود كه فتح شود كه قيا آقاى [2] ملازم حسين
بيگ يوز باشي [3] داروغهٔ تبريز آمد و من در حمام بودم و مثنا سلطان و امير
بيگ اورا در حمام نزد من آوردند * احوال پرسيدم - گفت كه سام مرزا ياغي
شده خوندكار اورا پسر خود گفته - كار ملك متزلزل شده * گفتم ذوالقدر
اغلي را من نيز پسر گفته بودم - او با من چه كرد كه سام ميرزا با خواندكار
چه كند؟ من با او در مقام بدي نبوده ام - و دايم نيكي كرده‌ام - او چون قطع
صلهٔ رحم نموده با من در مقام بدى در آمده كار اورا بآقاى خود حضرت

---

[1] مرداني evidently an error for مرواني *marwānī*: the family of Marwān, of the race of Umayya, were enemies of the Shī'a Imāms.

[2] قيا آقاي, not traceable.

[3] حسين بيگ يوز باشي, pp. 62 and 75, *T. 'A. 'A.*

شاه ولایت پناه حضرت امیر المومنین علیه السلام حواله میکنم * مردم قلعهٔ وان ازین معامله آگاه شدند راضي بدادن قلعه شده بزینهار آمده بودند - اما پشیمان شدند * چون مقدمات برین منوال روی داد لاعلاج از پای قلعه برخاسته کوچ کردیم *

## فصل دیگر شمهٔ از احوال قاصر خان [1]

اما قاضي خان [1] مردکی پر مکر و شیطان صفت و حیله‌باز و دروغگوی بود و این بیت مناسب حال اوست * * بیت *

روبهی در کجي و غمّازي * چرخ را داده از حیل بازي

از تبریز با اولمه قرار نموده بجانب بغداد میرود و ابراهیم پاشاه را میگوید که سام میرزا یاغي شده - اکنون صلاح دران است که شما باز متوجه ولایت قزلباش شوید و دران مملکت جار کنید که حضرت خوندکار سام میرزا را پسر خوانده و ملک حضرت شاه اسمعیل را باو داده * من اورا بخدمت خواندکار بیاوردم - و ابراهیم پاشاه را فریب میدهد که او باوجود آنکه حضرت خواندکار بغداد را ستانده بود و ترک این ولایت کرده بازش بآمدن ترغیب و تحریض نموده دیگر باره بدین مختصر ولایت طمع کرده روانه این جانب شد * * نظم *

شنیدم که در روزگار قدیم
شدی سنگ در دست ابدال سیم
مپندار کاین قول مقبول نیست
چو قانع شدي سنگ و سیمت یکی است

---

1 قاصر خان, not traceable.

گدا را کند یکدرم سیم سیر
فریدون بملک عجم نیم سیر

اما چون به تبریز خبر آمد که حضرت خواندکار عود نموده آمد - توکل بذات بیچون حضرت الهي جلّ شانه نمودم - و مقرر فرمودم که سیادت پناه سید عبد الله لله از جانب بیگم و میر شاهسوار کُرد از جانب مثنا سلطان بایلچیگری نزد ابراهیم پاشا روند - کهشاید بجهت آسایش عجزه و مساکین که ودایع الهي اند فتنه و آشوب بر طرف شده درمیان صلحي واقع شود - چون نزد باشا میروند و مکتوب را میدهند ابراهیم پاشا مرد تریاکي بوده در محلی که نشا داشته میگفته که - معاملهٔ حضرت خواندکار در دست من است - اگر خواهم میکشایم و اگر خواهم بر عکس مي بندم - اما در عدم نشا میگفته چکاره ام من؟ مرد غلام عاجز فقیری ام - از دست من چکار مي آید؟ امر امر حضرت خواندکار است * آخرالامر این ناپاک راضي بصلح نشده کتابتی بتهدید تمام نوشته فرستاده بود و در اوجان[1] بمن رسید * مردم میگفتند که سام میرزا یاغي شده است واز آنطرف خواندکار آمد - آیا درین میانه چگونه خواهد شد؟ در جواب این ابیات را که ازشیخ سعدي است خواندم * * نظم *

فراموشت نکرد ایزد درانحال
که بودي نطفهٔ مدفون و مدهوش
ده انگشت مرتب کرد بر کف
دو بازویت مرتب کرد بر دوش

---

1 اوجان Ūjān, on the left (south) bank of the Sarāv river, ten leagues from Tabrīz on the road to Miyāna.

روانت داد و فهم و هوش و ادراک
کمال رای و عقل و صورت و هوش
کنون پنداری ای ناچیز همت
که روزی خواهدت کردن فراموش

من استعان بغیرالله ذل - توکل بذات حضرت الهي جل شانه کرده از اوجان کوچ کرده متوجه سلطانیه شدیم - و چون برنجان رسیدیم کچل پرعلي حاجیلرا[1] باز نیکي خود بجای آورده تحفه و هدایا و پیشکش داده بایلچیگری نزد خواندکار فرستادیم که شاید منازعة برطرف شود که اَلصُّلْحُ خَیْرٌ * با اولمه و ذوالقدر اغلی اورا باز بر سر غضب آورده از اوجان کوچ کرده متوجه عراق شد - ما در جزین[2] آمدیم و دو سه روز ماندیم * پراغلی آمد که این است خواندکار آمد و نزاع برطرف شده صلح است * من گفتم اگر صلح مي بود خواندکار چرا کوچ کرده مي آمد * غله در جزین وآن حوالي را تمام سوخته اردو را با اصفهان فرستادیم و خود بجانب همدان رفتیم - و حضرت خواندکار تا در جزین آمد * چون مقدمات را بنوع دیگر دید و لشکرش از آب و آذوقه و علیق دواب عاجز و زبون مي شدند ازانجا باز گشت * ما نیز از عقب کوه الوند متوجه تبریز شدیم * در سال اول که از عقب اولمه به تبریز ایلغار کردیم و قاضي خان گریخت شب در واقعه حضرت امیر المومنین علیه السلام را دیدم که گفت ای فرزند بطواف آستانه بیا و مشائخ را طواف کن و دوازده شمع نذر بیار و بعد ازان بهرجا که خواهي برو * چون دران مرتبه این فیض میسر نشد بلاشبهه کار ما ازان از پیش نرفت و فتوحی واقع نشد و اولمه نمک بحرام گرفتار نگردید * درین مرتبه چون حضرت خواندکار داخل

1 کچل پرعلی حاجیلرا, not traceable.
2 جزین ? جوین name of several places in Irān.

تبریز شد ما از راه کاروان سرای عباس باردبیل رفتیم - و دوازده شمع که فرموده بودند با نذر دیگر هم که خود کرده بودیم برده بعد از طواف مشائخ و نماز در حوالي آستانه در خانۂ حضرت سلطان حیدر علیه الرحمة و الرضوان خوابیدم * باز حضرت شیخ صفي الدین علیه الرحمه را در خواب دیدم - که فرمود بعد از بیست روز ظهور (نمیدانم فرمود یا خروج) خواهي کردن - ازین دو کلمه یک لفظش را فرمودند * چون از خواب بیدار شدم - باخود گفتم که ظهور مخصوص حضرت امام الهمام حجة الله في ارضه المنتظر قائم آل محمد علیه الصلوة والسلام است - اما خروج چه معني داشته باشد؟ از اردبیل کوچ کرده بسراب[1] آمدیم و باردو ملحق شدیم * چون حضرت خواندکار از تبریز کوچ کرد ما از سراب بمراغه آمدیم * خبر آوردند که حضرت خواندکار باخلاط[2] رسید * ما متوجه قرانقوی دره خوی شده شکار ماهي میکردیم که دو نفر از جاسوسان ما آمدند و خبر آوردند که حضرت خواندکار در اخلاط توپخانه و عرابها و اعترقور[3] را گذاشته بایلغار بجانب استنبول رفت و حالا اولمه دروان نشسته است * من نیز برهنه در آب شکار ماهي میکردم و گل آلود شده بودم * بآب سرد خودرا شستم و همان لحظه به تعجیل تمام سوار شدیم - و تا زاویۂ ملا حسن[4] بایلغار رفتیم * چون بزاویه رسیدیم تب کردم و فرود آمدیم و خیمه زدند و خوابیدم و ملا محمد قصه خوان و بعضی از امرا نشسته بودند و حکایت میکردند - و از غایت اضطراب با وجود تب مرا آرام نبود - غیا بیگ شکر اغلی[5] و شیر حسن

---

1 سراب Sarāv or Sarāb, on the road from Tabrīz to Ardabīl.

2 اخلاط Akhlāṭ or Khilāṭ, a city of Armenia, on the western end of the lake of Vān.

3 اغراقور - اعترقور cf. *supra*.

4 ملا حسن, not traceable.

5 غیا بیگ شکر اغلی, not traceable.

قورچي باشي[1] را با جمعی مقرر کردم که سوار شده بر سروان بروند - روز دیگر محل عصر بود که دو نفر قورچي آمدند خبر آوردند که اولمه وآنرا گذاشته فرار نموده است * ما نیز از آنجا کوچ کرده بوان رسیدیم - و دو روز در وان بودیم * غازیخوان[2] حاکم شیراز و یعقوب سلطان قاجار[3] را با جمعی کثیر از قورچیان و کوپک قسرانرا[4] با حسن بیگ یوز باشي[5] همراه نمودم با پنجهزار کس از مردم امرا - و فرمودم که بروند و الکاء سید محمد را غارت و تاخت کنند - و از خوی بهرام میرزا[6] مثنا سلطان و امیر بیگ روملو[7] و شاهقلي خلیفه[8] و بوداق خان[9] و صدر الدین خان سفره چي[10] و یساولان و قابوچیان و قنچاچان[11] و همه مردم کارخانها را فرمودم تا از عقب رومیان بروند * ایشان بوداق خان و صدر الدین خان را بقراولی فرستاده بودند - بحاجي بیگ دوچار میشوند و جنگ میکنند - اورا شکسته دویست وپنجاه آدم اورا زنده و یکهزار کشته او با چند نفر مي گریزد - و از آنجا اخترمه[12] و سرها را با رومیان زنده فرستادند * روز دیگر سلیمان سلطان روملو بکنار دریا میرود و نماز میگذارد - و چون از نماز فارغ میشود محل عصر بود - پیش من آمد گفت - کنار دریا چمن است و هوای خوب دارد چرا گشت نمیکنید -

---

1 شیر حسن قورچي باشي, not traceable.
2 غازیخوان, p. 37, *T. ʻA. ʻA.*
3 یعقوب سلطان قاجار, p. 40, *T. ʻA. ʻA.*
4 کوپک قسران, not traceable.
5 حسن بیگ یوز باشي, pp. 62 and 75, *T. ʻA. ʻA.*
6 بهرام میرزا, p. 43, *T. ʻA. ʻA.*
7 امیر بیگ روملو, p. 48, *T. ʻA. ʻA.*
8 شاهقلي خلیفه, p. 105, *T. ʻA. ʻA.*
9 بوداق خان, not traceable.
10 صدر الدین خان سفره چي, pp. 80 and 91, *T. ʻA. ʻA.*
11 غنچاچیان - قنچاچان ? T. concubines ?
12 اخترمه - اقترمه *aqtarma*, T., "booty."

و مدعای او آن بود که درمیانهٔ خور و اجش [1] کردی دیده بود بمن بنماید - من که آمدم گفت که این کردرا مي بینید؟ جزم وتحقیق که لشکر خواندکار است - که ابراهیم پاشا و اولمه آورده‌اند بر سر بهرام میرزا بروند * درین اثنا شاه و یردی خلیفه سوکلن اغلی [2] را که حالا علمدار است و دران محل قورچي بود پیش امرا و بهرام میرزا فرستادم - که این است گردی نمودار است باحتیاط باشید - مبادا از جوانب سر راهي بر شما بگیرند و غافل بر سر شما بریزند - و این گرد را هر کس دید تخمین کرده گفت از سي هزار کمتر نیست - تحقیق خبری بفرستید - اگر حاجت باشد ما نیز بمدد شما بیائیم * دران روز و شب خبری از جای نیامد * صباح میخواستم کوچ نموده بجانب سلطانیه برویم از جهة همین کرد مشوش خاطر بودیم وتکاهل نمودم * وقت ظهر نشسته بودیم که ملهل بهادر عرب کرلو [3] و کور شیخي چمشکر کلو [4] هردو بکنار دریا بسیر رفته بودند آمدند و یکنفر رومي را زنده همراه آوردند - با دو سر که از مردم اولمه بودند - از پیش او گریخته بوطن خود میرفته اند - با اینها دوچار شده بودند * از رومي احوال پرسیدم - گفت که همراه اولمه و احمد پاشا بودیم - ایشان بوسطان [5] آمده بودند میخواستند که بوان بیایند - و آذوقه و لشکر همراه داشتند - شنیدند که شاه دروان است نیامدند - و بجانب دیار بکر رفتند * من تأسف بسیار خوردم که کاش آن روز سوار شده باولمه دوچار میشدیم * بعد ازان هفتاد نفر از قورچیان را فرمودم که بوسطان

---

1 خورواجیش probably an error for خوي و ارجیش, two places near lake Vān.

2 شاه ویردي خلیفه سوکلن اغلی not traceable.

3 ملهل بهادر عرب کرلو not traceable.

4 کور شیخي چمشکر کلو not traceable.

5 وسطان the fortress of Vasṭām or Vasṭān, on the south shore of the lake of Vān.

بروند * چندی روز که گذشت امرائی که بایلغار رفته بودند آمدند * ایشان را گفتم که حیف که اولمه نزد ما آمده بود و از دست ما بدر رفت * سلیمان سلطان گفت بیائید تحقیق نمائیم که این چه گروه بودند * کس فرستادیم که قورچیان ترکمان از وسطان بار کردند و لشکر جمعیت نموده بجانب ارجیش بمدد بهرام میرزا برویم[1] - درین اثنا قرا اسمعیل قورچي[2] وکور شاهسوار[3] هردو آمدند - و یکسر و یکرومي زنده آوردند * از رومي احوال پرسیدم * گفت غلام خواندکارم و در اخلاط نشاط[4] حکومت وان را بمن داده بجهة اولمه آورده بودم * دیروز خبر اولمه را دران جانب وسطان گرفته ام که نشسته است و منتظر اینست که شما از وان کوچ نمائید - او برسر وان آید * من نام اولمه را شنیده بیتاب شدم - فرمودم که لشکری سوار شدند و من یراق و اسلحه پوشیدم * در همین شب مشعلها روشن کرده سوار شدیم * از قورچیان ترکمان و ذوالقدر و استاجلو سي صد کس را چرخچي کرده پیشتر فرستادم - و ما نیز از عقب بایلغار روانه شدیم * بعضی مردم از پل و بعضی از آب گذشتند - اما درین وقت عبد الله خان و کوکجه سلطان[5] و یادگار محمد سلطان[6] و یعقوب سلطان[7] و حسن بیگ یوز باشي که از الکاء سید محمد باز گشته بودند - برسر پل که میرسند آتشی از دور مي بینند * تصور میکنند که اردوی ماست - که فرود آمده ایم * ایشان نیز در همان

---

1 Error in text.

2 قرا اسماعیل قورچي, not traceable.

3 کورشاهسوار, not traceable.

4 اخلاط نشاط, _Akhlāt_, name of a town : *vide* p. 38, note 2. نشاط is perhaps an error for بساط

5 کوکجه سلطان, p. 52, *T. ‘A. ‘A.*

6 یادگار محمد سلطان, not traceable.

7 یعقوب سلطان, p. 40, *T. ‘A. ‘A.*

محل فرود آمده میخوابند که وقت صبح نزد ما بیایند * قضا را اولمه
و احمد پاشا بوده اند که دران محل فرود آمده بردند * القصه تا جائیکه
نشان اولمه گرفته بودیم رفته - اولمه باز خبردار شده فرار نمود *
از عقب او قورچیان و بعضی از مردم امرا رفتند - و ما نیز باثر ایشان با
دو هزار کس دو منزل رفتیم * جمعی کثیر از مردم او که در عقب مانده
بودند بعضی را زنده گرفته و بسیاریرا بقتل رسانیده پروانه را [1] زنده گرفته
آورده بودند * از پروانه احوال پرسیدم گفت که ابراهیم پاشا لشکری بسیار
برداشته اراده نموده که بر سر بهرام میرزا ایلغار کند * همین که این خبر
شنیدم در اینجا فتحی خوبی شده بود باز گشته بمدد بهرام میرزا و امرا
روانهٔ آنصوب شدیم - چون بررود خانه کواش [2] آمدیم شب آنجا خوابیدم
در صباح داخل وسطان شدیم * از نزد بهرام میرزا و امرا آدم آمد و مژدهٔ
لق [3] آورد که ابراهیم پاشا با جمعی کثیر بر سر ما می آمد * جاسوسان
ما خبر آوردند و ما در بسو بودیم [4] - و خود را غافل بر ایشان زده آدم
بسیاری کشته زیاده از صد نفر زنده گرفته ایم - و ابراهیم پاشا باز گردیده
بجانب دیار بکر رفت * روز بسقم بود از خوابی که در اردبیل دیده بودم
که این فتوحات شد - و ارجیش بلا ممانعت احدی بتصرف ما در آمد *

* بیت *

چو آید بکوشیدنت کار پیش
ز تائید حق دان نه از سعی خویش

---

1 پروانه, not traceable.

2 کواش, not traceable.

3 مژدهٔ لق idiom not traceable.

4 بسو, there is a Baswā, about fifty miles from the southern shore of the lake of Urmiya.

ابراهیم پاشا در دیار بکر بود که از حضرت خواندکار چاوشي آمده اورا بقتل رسانید * فتنه و آشوب بالکلیه برطرف شد - و آتش نزاع فرو نشست * اگرچه مدتی درمیان دوستي نبود اما غوغا و نزاعی هم نبود - مسلمانان بفراغت و امنیت بودند تازمانی که القاسب میرزا از جهالت باما باغي شد *

## فصل دیگر در احوال القاسب میرزا

هرگاه که تاریخ تیمور میخواندم و باین ابیات میرسیدم * * بیت *

شدي شاهرخ همرهش در مصاف
بسان دو شمشیر در یک غلاف

میگفتم من و القاسب این حال داریم - من او را از تمامي برادران و فرزندان خود دوست تر میداشتم - چنانچه فرموده بودم که در مشهد مقدس حضرت امام رضا علیه السلام دویست و پنجاه تومان بسادات و صلحا و اتقیا بقرض داده بودند - که تا القاسب زنده باشد از ایشان نگیرند - که ایشان همیشه دران آستانهٔ مقدس در دعای مزید عمر او باشند - او خود کم عقل بود بی جهت و بی سبب یاغی شد * و درباب یاغي شدن او دو چیز بخاطرم میرسید و بغیر از اینها سبب دیگر بخاطرم نمیرسید - اول اینکه ماغورلو[1] نام پسریکه حالا در روم است عمل بدي داشته - از ترس آنکه مبادا من بشنوم و اورا ایذا و عقوبت کنم بیدولتی چند از نوکران اوامه باو شراب میخوردند - از بیم سیاست من اورا چیزهای بد آموز انیده و فریب داده بودند بدنام و یاغي کردند * دویم - پیش ازانکه یاغیگری او انتشار یابد و بدهن عام افتد علي اقای اقچه سقال[2] را پیش او فرستادم - که نصیحت او کند که ترک

---

[1] ماغور لو, not traceable.

[2] علي اقاي اقچه سقال, not traceable. On p. 88 *T. ʻA. ʻA.* a person named علي آقا قاپوچي باشي is mentioned.

مخالفت نموده ترک صلهٔ رحم نکند - که این مقدمه نتیجهٔ خوبي ندارد و زیان دنیا و آخرت اوست - شاید استغفار نموده ازین جهالت باز گردد - و من نیز قسم یاد نمایم که ازین اداي او نرنجم و در سدد آزار و انتقام او نباشم - قبول نماید فبها و نعم - والا کار اورا حواله بحضرت الهي جل شانه میکنم - چندانکه علي آقا نصیحت او کرده بود مطلق جواب نداده بود * و مرتبهٔ دیگر چند کس از امرای معتبره فرستاده ام و پیغام کردم که من هرگز با تو بدي نکرده ام - درین مقدمه شرم از آبا واجداد خود بدار که از جانبین بدي بدنماست و این بدنامي تا قیامت میماند - و اگر ازین عمل و خیال بیهوده برنگردي آقای من که در از خیبر کند سر از بدن تو ببدّ قدرت یَدُ ٱللّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ بر خواهد کند و این بیت بخاطرم رسید * بیت *

هرکه او نیک میکند یابد نیک و بد هرچه میکند یابد

اورا عقل درین مرتبه بود که در حضور امرا و قاضي عسکر[1] و میر ابراهیم اصفهاني که دران اوقات متولي آستانهٔ صفوي بود قسم یاد نمود که ترک این مقدمات نموده بحال خود باشد و بمرور اوقات نوعی نماید که تدارک این قبح کرده شود * بعد ازانکه امرا باز گشتند خطبه و سکه بنام خود کرد * درآن ایام من متوجه بجانب گرجستان بودم - که از لوند بعضی اداهای ناخوش سرزده بود - خواستم اورا گوشمالي دهم اما چون ما بقراتاغ[2] رسیدیم او از راه در بند بجانب چرکس[3] رفت و معدودی چند با او همراه بودند * مردم چرکس اراده مي نمایند که اورا بتقریبی گرفته نزد ما فرستند * او ازینمعني واقف گردیده فرار نموده بدر رفت - و از آنجا کتابتی بما

---

1 قاضي عسکر, not traceable.

2 قراتاغ Qarātāgh or Qarādāgh, mountains in the province of Suvas.

3 چرکس Circassia ?

نوشته فرستاده بود که من پیش حضرت خواندکار رفتم - ببینید که بر سر شما چه خواهم آورد * گفتم هیچ باخود اندیشهٔ این نکردهٔ که از خواندکار بزرگتری هست که عالم السر و الخفیات. است؟ سرّ پنهانی جمیع بندگان را خوب میداند و بهرکس فراخور نیت و عملش جزا خواهد داد - خواندکار و من و تو در پیش قدرت او چه چیز و چه نمود داریم و این ابیات را خواندم * * بیت *

در آمد پشّهٔ از لاف سرمست | دمی بر فرق کوه قاف بنشست
از آنجا بر پرید و در عدم شد | چه چیز افزود ازان کوه و چه کم شد
همه در جنب قدرش این چنینم | اگر بر آسمان گر بر زمینیم
سعادت بی حسابش داور است[1] | نه بر دست و بازوی زور آورست

اما چون از کفه بجانب استنبول روانه میشود رستم پاشا[2] که او هم در بدذاتی مثل ابراهیم پاشا بود احوال اورا انواع دیگر بحضرت خواندکار بیان می نماید - و اورا باعزاز و احترام تمام باستنبول می برند و او در آنجا دروغی چند بهم آورده میگوید که تمامی قزلباش بامن متفق اند و خواهان من هستند و مرا میخواهند * حقیقت آنست که اگر قزلباش را سر شان برود که تاج را از خود جدا نمیسازند - در محلیکه القاسب تاج بر سر داشت هیچکس پیش او نمیرفت که در راه صوفیگری مرشد یکی را میدانند - و اگر صد هزار بادشاهزاده باشد نگاه بروی شان نمیکنند * چون تاج از سر انداختند معلوم که چه قدر اعتبار دارد و حضرت خواندکار اولاً فهم و عقل اورا می بایست بیازماید - و بعد ازان بسخن او عمل نماید و ارادهٔ اینجانب

---

1 Error in text: the metre too differs. Should this be سعادت پی خواهش داور است?

2 رستم پاشا on p. 71, *T. ʻA. ʻA.* a رستم سلطان is mentioned.

نماید * دیگر آنکه اول می بایست حضرت خواندکار کسی را پیش من بفرستند و گناه اورا بطلبند - اگر قبول نمیکردم و الکاء اورا نمیدادم حجت بر ما تمام کرده بودند - بعد ازین هر نزاعی که میکردند معقول بود - و اگر بر سر قهر و غضب هم می آمدند حق بجانب ایشان بود * دیگر آنکه می بایست اورا در استنبول نگاه دارند که شاید روزگاری بکار ایشان آید * اما رستم پاشا نسبت بما بد کرد و ما از او منت داریم - نمک حضرت خواندکار را خورده - بود می بایست بگوید که اول درین باب سخن با قزلباش کنیم و مجهولی معلوم نمائیم * بعد ازانکه صدق قول او ظاهر گردد برخاسته بر سر ایشان برویم که مبادا حرفهای این وقوعی نداشته باشد - و در میانه سبکی واقع شود *

* بیت *

هرکه شاه آن کند که او گوید حیف باشد که جز نکو گوید

عقل و فهم صدق و کذب اورا نیازموده برخاسته متوجه اینصوب شدند - خود را سبک و خفیف نموده از هزار صلابت و هیبت که از ایشان در دل مردم هر ولایت بود همگی هیچ و پوچ شده گویا هرگز این ابیات بگوش ایشان نرسیده بود و مطالعهٔ سیر و تواریخ و قصص نمی نمایند *

* نظم *

ملک با دل خویش در گفتگو که خود ملک ایران سپارد بدو
بعقلش بباید نخست آزمود بقدر هنر پایگاهش فزود
نهد بر دل از جور غم بارها که نا آزموده کند کارها
چو یوسف کسی در صلاح و تمیز چهل سال باید که گردد عزیز
بایام تا بر نیابد بسی نشاید رسیدن بغور کسی
نگه کن چو سوفار داری بدست نه انگه که پرتاب کردی ز شست
به تندی سبک دست بردن به تیغ بدندان گزد پشت دست دریغ

بعد از مردن ابراهیم پاشا فتنه که سالها در خواب بود بیدار کردند - القاسب همراه اولمه پیشتر بسیواس آمده نامهٔ طولاني بشاه علي سلطان چیني [1] حاکم وان نوشته بودند - که کلید قلعه را برداشته نزد ما بیاور که ده برابر وان بتو در خراسان الکاء بدهم * دیگر نوشته بود که من پسر خواندکارم و حضرت خواندکار مرا فرزند خود گفته و ملک پدرم را تمامي بمن داده * چون این نوشته بمن رسید دیوانگي و کم عقلي رومیان یکبارگي معلوم شد که بقول و فعل چه قسم جماعت عمل میذمایند * در جواب گفتم که ملک نه از من است و نه از تو و نه از حضرت خواندکار - خداوندی هست که ملک از اوست - بهرکسیکه میخواهد میدهد * قوله تعالی تُؤْتِي ٱلْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ *

* بیت *

کیست درین دایـــره دیر پای کو لِمَنِ ٱلْمُلْكُ زند جز خدای

دیگر نوشته بود که حضرت خواندکار با هفت ساله یراق و آذوقه و چندین هزار لشکر شجاع مکمل و مسلح مي آید - و از انجمله ده هزار را [2] استر آب کشي است که بر استران بار کرده همراه آورده که اگر ایشان برچول روند ان صد هزار کس را از عقب ایشان میفرستند - و در چول از ممر آب خاطر جمع کرده اند * گفتم میدانم که حضرت خواندکار شوکت و عظمت تمام دارد و بهر طریق که خواهد میتواند آمد - من مدد از حضرت رب العالمین و مالک یوم الدین جل جلاله و عم نواله میخواهم * * بیت *

پیر دُردی کش مـــا گرچـــه ندارد زر و زور
خوش عطا بخش خطـــا پوش خدائی دارد

---

[1] شاه علي سلطان چیني not traceable; but شاه علي سلطان چکني is mentioned on p. 53, *T. ʻA. ʻA.*

[2] را is perhaps a slip of برائس

دیگر نوشته بود سوای اسپان و مرصع الات و اقمشه و استر و شتر سیصد هزار اشرفي بمن انعام داد * و در جواب نوشتم که اسپان و نقدینهٔ دینوي بتو فائده نخواهد داد که دین را باینها فروختي و حدیث است - که اَلدُّنیَا جِیفَةٌ وَ طُلَّابُهَا کِلَابٌ و عقلا گفته اند درین باب *

* بیت *

این نقد دو روزه را دلا باز گذار ‌‌‌‌ کز نقد دو روزه بر نمي آید کار
زان سان نقدی گزین که در روز شمار ‌‌‌‌ با آن گیري قرار در دار قرار

و تجمّلات که تو نوشتهٔ میداني که هر یک از امرای من زیاده ازینها دارند و من بطریق تو ابلهی باشم که بر نقد دنیوي و ملک و اسباب او بنازم - من نقدیکه دایم باو نازیده‌ام و خواهم نازیدن و در درون جان و دل خود جای داده‌ام و از جان خود صد هزار بار و از جمیع دنیا و مافیها عزیز تر و گرامي ترش میدارم که در هر دو عالم آن بکار من مي آید آن نقد مهر و محبت آقای من و جمیع مومنان است - تصور میکنم که مرا نه لشکر هست و نه خزانه و نه اسباب و نه مددگاري از اهل عالم - خواهي دید که تو و نقدینه و اسبابی که بتو داده چه فائده خواهد رسانید - و نقدینهٔ من که مهر و محبت آقای من است و مددگار من چه خواهد رسانید *

* قطعه *

نقدیست مرا درون جانم ‌‌‌‌ مانندهٔ کیمیای احمر
نقدیست که آدم صفي را ‌‌‌‌ بی آن نشدش دعا موثر
نقدیست که چون خلیل برخواند ‌‌‌‌ یک موی نسوختش در آذر
نقدیست که علم و زهد موسی ‌‌‌‌ بی آن نخرد به نیم جو زر
نقدیست که مصطفای مرسل ‌‌‌‌ میکرد ورا بخود برابر
نقدیست عزیز و بس گرامي ‌‌‌‌ داني چه بود ولاي حیدر

اقای من نزد حضرت پروردگار از آقای تو عزیز تر است - و اخلاصی که

مرا با اوست برو ظاهر است و اوصاف و قرب و منزلت و حرمت او بدرگاه رب العزت بمرتبهٔ نیست که اگر صد هزار سال جن و انس کاتب شوند و اشجار قلم و هفت آسمان اوراق کاغذ و دریاها مداد شمهٔ از فضیلت او توانند نوشت * بیت *

کتاب فضل ترا آب بحر کافي نیست
که تر کني سر انگشت و صفحه بشماري

و پیداپی روشن بر صدق قول من از کلام شریف آیاتی است که فی الجمله از آنها را نوشتیم * اول قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ - آیهٔ دیگر وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ * آیهٔ دیگر - وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * و دیگر آیهٔ روز مباهله است - قوله تعالی فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ * و دیگر آیهٔ کریمه - وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ * و دیگر آیه - الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا * و دیگر - إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ * و آیهٔ کریمه - الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ * و آیه کریمه که در غدیر خم نازل شد - قوله تعالی يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ * و آیهٔ کریمه - قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ * دیگر آیه - نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ * دیگر آیه قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا

بمثله مددا * و آیهٔ کریمه - اِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا * و دیگر آیه فَاِنَّ اللّٰهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ * و دیگر آیه - قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى * و آیه دیگر - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً * و در مذهبی قایلند که ساقي حوض کوثر حضرت امیرالمومنین علي بن ابیطالب است صلوات الله علیه و آله و سلم - بمقتضای آیهٔ کریمه اِنَّ الابرار يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا * و دیگر آیه - يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا * و آیهٔ کریمه - عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ * و آیهٔ کریمه - اِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ *

* بیت *

ثلث کلام وصف امام است بیشکی
ان کسکه شک نموده بود منکر خدا

دیگر احادیث حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله و سلم * قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - يَا عَلِيُّ لَحْمُكَ لَحْمِي وَدَمُكَ دَمِي وَجِسْمُكَ جِسْمِي وَرُوحُكَ رُوحِي و حدیث أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هٰرُونَ مِنْ مُوسَى اِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي * دیگر حدیث - مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهٰذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ - و دعائی که در حق آنحضرت فرمود اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَالْعَنْ مَنْ

ظلمهم * و دیگر حدیث مرویست از ابن مالك - اَللّهمّ ائْتِني بِأحَبِّ خَلْقِكَ إلَيْكَ كَيْ يأكُلُ مَعِي مِنْ هٰذِهِ الطّيْرِ * و دیگر إنّكَ شَمْسٌ وَ عَلِيٌّ قَمَر و حدیث قدسی لَا فَتَى إلّا عَلِيٌّ لَا سَيْفَ إلّا ذُو الْفِقَارِ - و دیگر أنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا - و دیگر يَا عَلِيُّ لَا يُحِبُّكَ إلّا مُؤْمِنٌ تَقِيٌّ وَ لَا يُبْغِضُكَ إلّا مُنَافِقٌ شَقِيٌّ - و دیگر أنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ - و دیگر أنَا وَ عَلِيٌّ حُجَّةُ اللّهِ عَلَى عِبَادِهِ و حدیث قدسی لَوِ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى حُبِّ عَلِيِّ بْنِ أبِي طَالِبٍ لَمَا خَلَقَ اللّهُ النَّارَ * القصه در بیست و چهارم شهر جمادي الاولى جاسوسان آمده خبر آوردند که حضرت خواندکار بسواس آمد * سه هفته درانجا مي نشینند که شترها را روغن بمالند و ما در قزوین بودیم * اکابر و اهالي و کدخدایان هر محل را طلبیده گفتم که جمعی از لشکریان خود را تعین نموده ام که در پیش لشکریان رومي باشند و غله و محصولات را سوزانیده آنچه توانند بخورانند - خاطر خود را جمع دارید و دعای بد بما نکنید که باعث این فتنه و آشوب ما شده‌ایم - آنچه نقصان شما میشود عوض بمال وجهات شما مي نمایم * غلهٔ آن محل را خورانیده و سوزانیده و کاریزها را انباشته کردیم و کار و بار جنگ بر عقلا و صاحبان هوش واضح است - که حکم بازي دارد - بهر نوع که میسر شود و از پیش برود مي باید کرد - که غنیم را زبون خود کني * و کلام حضرت امیر المومنین علیه السلام است " الحرب خدعة " در حرب خواه بگریز و خواه بفریب نوعی مي باید کرد که فرصت بدشمن نداد - والحال از مخبران صحیح القول شنیده‌ایم و تحقیق شده و تخمیناً سي صد هزار جنگي سوای قلقچي [1] همراه حضرت خواندکار آمده اند - اگر چنانچه هر کدام را یک

[1] قلقچي, T. قوللقچي "servants."

خدمتگار همراه باشد شش صد هزار کس میشود که الاغ دار باشند - هر آدم و الاغ را هر روز دو من آذوقه باید که هر روز پانزده هزار خروار صدمني میشود و بر تقدیر وقوع پانصد هزار یا شش صد هزار شتر آذوقه که همراه آورده باشند یکماه زیاده داد ایشان نخواهد داد - ما خود همه جا را خورانیده وسوزانیدهایم که جنگ روبرو بایشان نکنیم - حال ایشان چگونه خواهد شد - و اگر یک ماه را پیش آیند مجل بر گشتن چه علاج دارند - دیگر آذوقه از کجا بدست مي آورند - و بارها من گفتهام در حضور امرا که لشکر روم بمثابهٔ مرض آتشکند که اگر در ابتدای طغیان خواهي علاج کني مریض را میکشد - و اگر ملاحظهٔ آن نمي کني بد است - پس در ملاحظه باید بود تا مدتی که کامراني خود بکند - بعد ازان باندک وسیله علاج شان میشود - و ایشان را سوای قلت آذوقه بطریق دیگر چسان عاجز و زبون میتوان کرد *

* قطعه *

گر همه زرّ جعفري داري * مرد بی توشه بر ندارد گام
در بیابان غریب گرسنه را * شلغم پخته به که نقرهٔ خام

و درین باب نیز شیخ مصلح الدین سعدي شیرازي گفته * * بیت *

گوش تواند که همه عمر وی * نشنود آواز دف و چنگ و نی
دیده شکیبد ز تماشای باغ * بی گل و نسرین بسر آرد دماغ
گر نبود بالش اگنده پَر * خواب توان کرد حجر زیر سر
ور نبود دلبر همخوابه پیش * دست توان برد در آغوش خویش
این شکم بی هنر پیچ پیچ * صبر ندارد که بسازد بهیچ

غرض علاج سپاه روم را دیگر سوای این چارهٔ نیست و اگر چنانچه در الکاء ما بنشینند علاج ما این است که از هر جانب راه آذوقهٔ ایشان را مسدود سازیم - جنگ بایشان همین است و سوای این دیوانگي و بی صرفگي

است - كه بی سبب خون مسلمانان درميان ريخته شود و خود را دانسته بتهلكه انداختن خلاف فرمودهٔ حضرت پروردگار جلّ شانه است * چون حضرت خوندكار به خوی آمد كس نزد عبد الله خان و جمعی از امرا كه بقراولي فرستاده بوديم فرستادم كه حوالي ايشان را چول كرده اصلا خود را مي نمايند [1] و در روز بازگشته در ييلاق آشكبز [2] بنزد من بيائيد كه چون حضرت خواندكار داخل تبريز شود با ده هزار كس بايلغار بپای قلعهٔ وان بر سر اولمه فرستيم كه شايد ان نمك بحرام را بدست آوريم * چون كس ما بامرا ميرسد يكروز در آنجا توقف كرده بعضی محال كه بجهة آذوقهٔ خود نگاشته بودند سوختند ٠ و پيش لشكر خوندكار نيز بايشان رسيده نزد ما آمدند - اما در وقتيكه حضرت خوندكار به تبريز رسيد اين جماعت از امرا در پنج فرسخی تبريز بودند - اول بهرام ميرزا با يک هزار و هشت صد نفر، و چراغ سلطان با يک هزار و پانصد نفر و علي قلي بيگ تركمان با دو هزار نفر، والاه قلي بيگ [3] حاكم داراجرد با پانصد نفر و چرنداب سلطان حاكم ايج [4] و شبانكاره [5] با پانصد مرد و ابراهيم خان حاكم شيراز با سه هزار و پانصد نفر و شاه قلي سلطان [6] حاكم كرمان با دو هزار مرد و كپک سلطان حاكم گازرون با هشت صد نفر و محمود خان [7] حاكم كوه كيلويه با سه هزار نفر از افشار

---

1 نمي نمايند ?

2 اشكبز not traceable.

3 ولاه قلبي بيگ not traceable.

4 ايج ايلي T., the Interior Land, is a corruption of Cilicia.

5 شبانكاره a province in Fars: also called دارا بجرد.

6 شاه قلي سلطان *vide* pp. 77, 96 and 105, T. 'A. 'A.

7 محمود خان *vide* p. 105, T. 'A. 'A.

و چریک [1] و قورچیان قزوین یک هزار و شش صد نفر و جماعت سوکلان [2] و اردبیل چهار صد و پنجاه نفر ساخته با جماعت امرا و لشکریان جانقي کردیم که ما بآهار [3] رویم و در آنجا بنشینیم که جماعت مذکوره نیز بما ملحق شوند - و بعد ازین جمعیت در یکجا باشیم * در منزل اول که کوچ کردیم - چراغ سلطان و جرنداب سلطان و علي قلي بیگ رسیدند * و در منزل دویم بهرام میرزا و ابراهیم خان حاکم شیراز و الله قلي بیگ رسیدند حضرت خواندکار در تبریز و ما در آهار بودیم * زیارت حضرت شیخ شهاب الدین [4] آهري نمودیم - از غایت آزردگي القاسب را نفرین کردم و مناجات بسیاري بدرگاه حضرت پروردگار جل جلاله کردم و گفتم پروردگارا تو فرمودهٔ که دلهای شکسته را دوست میدارم و در دلهای شکسته ام ( از پریشاني و سرگرداني عجزه و رعایا بسیار دل شکسته‌ام ) محل رحمت است - سوای مرحمت تو چیزی دیگر مدد ما نمي تواند شد - و زاري بسیار کردم * در همان شب شیخ شهاب الدین را در واقعه دیدم که فرمود جمیع مشایخ با تو امروز در دعا بودیم - البته که مستجاب است * بعد ازین واقعه حضرت خواندکار چهار روز در تبریز نشست وهم و هولی در دلش بهم رسیده باز گردید *

* بیت *

کار خود گر بخدا باز گذاري حافظ
ای بسا عیش که با بخت خدا داده کني

---

1 چریک T. auxiliary forces.

2 سوکلان not traceable.

3 آهار a town in Azerbaijan on a river of the same name.

4 شیخ شهاب الدین not traceable.

و ایضاً خواجه حافظ علیه الرحمت گفته * بیت *

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار
که رحم اگر نکند مدعي خدا بکند

قبل از آنکه خواندکار بازگردد من در آهر بودم - با امرا گفتم که شما سه هزار کس تعیین نمائید که اُردو را برداشته از راه جوشین دربار[1] بجانب اردوباد[2] بروند - و شما دو هزار کس بوان بر سر اولمه ایلغار کنید - پنج هزار کس بقارص[3] بروند که من از عقب شما کوچ کرده بسوی شما راه داشته‌باشم - شما جهد کنید که اولمه را بگیرید و حوالي وان و هر کجا که غله باشد بسوزانید که خوندکار از عقب بیاید - از آنجا بطرف خچورسعد[4] بیرون آئیم و جمعی از لشکری که بجانب قارص میروند جماعتی از رومیان که بعمارت آمده بودند بقتل رسانند * امرا گفتند که تا بهرام میرزا با جماعت امرا که نیامده اند تا نیایند وبما ملحق نشوند رفتن ما بهیچ طرف مصلحت نیست * بنابرین مقرر کردیم که در آهر باشیم و ابراهیم خان را با سه هزار کس بقراولي فرستادیم * در اثنا شتران عرب آمدند - دویست و پنجاه خروار یراق قورخانه بر زمین مي ماند - اگر کوچ میکردیم قرار دادیم که یک منزل پیش نشینیم و این یراق را بلشکر قسمت کنیم - بعد از ان باز کوچ کرده باز آئیم * ما که چهار فرسخ پس رفتیم یکروز آنجا نشستیم و به یراق بخش کردن مشغول شدیم - جاسوسان ما آمدند و خبر آوردند که خواندکار برگشت * ابراهیم خان در هشت فرسخي تبریز بود - از عقب رومیان تا بتسوح رفتند - ما نیز برگشته از عقب ایشان شدیم * بجالدران که رسیدیم گفتند که خواندکار رفت

---

1 جوشین دربار not traceable.
2 اُردوباد a town on the Aras.
3 قارص not traceable.
4 خچور سعد *vide* p. 4, note 9.

و قلعه وانرا احصار کرده شاه قلي سلطان و محمود خان حاکم کوه کیلویه در آن روز باردو رسیدند * بعضی مردم گفتند که برسر رومیان شبخون بزنیم * من گفتم که ازینجا بارض روم بیرون میرویم - که چون خواندکار بشنود که بالکاء او رفته‌ایم البته که از سر وان بر میخیزد * با امرا بدینگونه قرار دادیم - و اسمعیل میرزا را با هفت هزار کس بر سر قلعه قارص فرستادیم که برود و مردم قارص را بقتل و غارت رسانیده از انجا متوجه ارض روم شود - و خود یک روز درمیان به ارجیش رفتیم و آواز توپ و تفنگ رومیان منقطع شد - معلوم کردم * گفتند شاه قلي سلطان چکنی[1] قلعه را سپرده * از این جهت بغایت ملول و آزرده خاطر شدم که سایهٔ ساردقیا[2] تمام آذربایجان را در پناه خود داشت - یکستون آذربایجان افتاد * لاعلاج از آنجا متوجه خنوس[3] و پاسین[4] شدیم * چون در مرتبهٔ اول که خواندکار بدین جانب آمد قرار داده بودم که قبل از آمدن ایشان قلعه وانرا خراب کنیم و در کل آذربایجان یک قلعه ابادان نگذاریم * درآن مرتبه بعضی مانع شده نگذاشتند * درین دفعه که حکایت گرفتن وان و القاسب واقع شد مرا از روی غیرت بسیار تاثیر کرد - باز بخاطر رسید * که تا القاسب در دست ایشان است نزاع و فتنه برطرف نخواهد شد - علاجی سوای این ندارم که تا هرکجا که از الکاء خواندکار است که دسترس ما باشد خراب کرده و محصولات ایشان را سوزانیده تاخت و غارت کنیم - و یک روز در یک جا توقف ننمایم - و آن سرحد را تمام چول و ویران کنیم که مطلق ابادانی ده روزه راه نباشد تا آمد و شد ایشان برطرف شود * همگي بر این تدبیر صلاح دیدند و پسندیدند * القصه

---

[1] شاه قلي سلطان چکني . on p. 53, T. 'A. 'A., a شاه علي سلطان چکني is mentioned.

[2] ساردقیا not traceable.

[3] خنوس *vide* p. 147, "The Land of the Eastern Caliphate" by Le Strange.

[4] پاسین (or باسین), a district in the Upper Euphrates.

خنوس و پاسین را سوختیم و در پاسین منتظر بودیم که خواندکار چه فکر
خواهد کرد * خبر آمد که خواندکار بخوس خراب [1] آمد و ما در پاسین
نشستیم که دانسته بودیم که مرکبان ایشان در کل لاغر و زبون شده درمیان
اردوی ایشان قحط شده باز گردیدند * ما نیز از آنجا کوچ کرده بالکاموش [2]
خبر آمد که خواندکار از تبلیس گذشت * ما نیز از آنجا که نشسته بودیم
پیشتر رفتیم * قورچیان چمشکرکلو [3] که بزبان کیري [4] پیش رفته بودند آمدند
و دو جاسوس را گرفته آوردند * احوال معلوم کردم * گفتند که خواندکار باولمه
و رستم پاشای حکم نوشته بود که ما بقرا حمید [5] رفتیم - شما در ترجان [6] بنشینید
تا محلی که برف ببارد * بعد ازان در آذربایجان قشلاق کنید * چون خبر
شنیدم علي سلطان تاقی اغلی [7] را با دو هزار کس فرستادم که اخلاط [8]
و موش را بسوزانیدم * مردم گفتند که اولمه در ترجان است - صلاح اینست که
بر سر اولمه برویم * چون حرفشان موافق مدعای من بود در روز ایلغار
کردیم * اتفاقا دو روز پیش از آنکه ما برسیم اولمه و رستم پاشا بجانب باپرد [9]
رفته بودند و اولمه در آذربایجان بود * فرمود که تمامي الکاء باپرد و ترجان
را سوختند و خراب کردند * مقرر کردم که هر کجا مسجدی باشد یکی از

---

[1] خوس خراب. In the province of the Jaxartes there is a town called خاوس.

[2] موش a town in the plain to the west of Lake Wān.

[3] چمشکوکلو not traceable.

[4] زبان کیري not traceable.

[5] قرا حمید (also written قرا آمد) the Roman Amida; a town in the province of Jazira: *vide* Le Strange.

[6] ترجان not traceable.

[7] علي سلطان تاقي اغلي *vide* p. 54, T. ‘A. ‘A.

[8] اخلاط a city on Lake Wān.

[9] با پرد not traceable.

اصفهان لشکر رفته در آنجا بنشینند که کسی متعرض مساجد نشود و سوای مساجد تمامي خانها را مي سوختند - و چون در هر مرتبه که ایشان بالگاه ما آمدند مال ما را حلال میدانستند ما هرگز مال ایشان را و رعایا را حلال ندانستیم و چیزهای حلال از مرغ و گوسفند و روغن و آذوقه و همه چیزها را همراه مي بردیم - درین مرتبه نیز بدستور اجناس حلال همراه داشتیم و مقرر کرده بودیم که هر روز سي قاب طعام در صباح و پنجاه قاب در شب جهت من ترتیب مي کردند - در این اثنا یک روز در ماه مبارک رمضان سوار شدیم بکنار آب رفتیم که ماهي جهت خوردن شکار کنیم که حلال باشد * دیدیم که بیست نفر پیاده مي آیند - شاطر را فرستادم که از ایشان تفحص نماید که چه مردم اند * گفتند که ما مردم خنوسیم ما را غارت کردند - اگر در آنجا مي ماندیم از گرسنگي هلاک میشدیم - آمده‌ایم که بدیار بکر رویم - القاسب را بالای اسپ نفرین کردم و بر حال ایشان گریه کردم و از آنجا کوچ کرده بحوالي آب تونون نشستیم * دو نفر جاسوس چمشکر کی ما آمدند و گفتند که جزم و تحقیق القاسب را بهمدان فرستادند و لشکری ما و امرا در بایبرد و آذربایجان بودند - غیر از قورچي هیچکس نزد من نبود - جاسوسان آمدند که این است خواندکار برگردیده بحرپرد [1] آمد و احمد پاشا را با دوهزار تفنگچي پیش فرستاد - این است که بکفه رسیدند - و بعد ازان با قورچیان صلاح دیدم که چه باید کرد * ابراهیم آقای بور بور [2] گفت که کوچ کنیم و بماما خاتون [3] فرود آئیم و کس بفرستیم که امرا از بایرد بیایند و جمعی از امرا که در آذربایجانند

---

1 حرپرد not traceable.

2 ابراهیم اقای بور بور not traceable.

3 ماما خاتون not traceable.

ارزنجانرا [1] سوختند - ایشان هم بیایند - و دو هزار کس پیش فرستیم که اگر احمد پاشا بکفه آمده باشد باو دستبردی بنمایند * جلودار محمد یوز باشي [2] و مقصود بیگ اینان اغلی [3] گفتند که این حکایت از تدبیر رومیان دور است که القاسب را از دست بگذارند که بعراق رود - اورا البته نزد پاشای بغداد آورده‌اند که در تنگ جانقي [4] و قزلوناط [5] برود - تا بما خبر رسد که القاسب بعراق رفت ما باز گردیم - و بعد از برگشتن ما باز کسی فرستاده القاسب را نزد خود بیاورند * محمد آقا و انیان اغلی گفتند که ما بده فرنجي [6] از رنجان رسیده‌ایم - چرا کوچ کرده باز رنجان نرویم و آنجا را نیز بالتمام بسوزانیم ؟ بمجرد همین که احمد پاشا پیش آمده چرا خود را معاف داریم ؟ اگر چنانچه حضرت خواندکار باز خود بیاید از راه با پرد برویم و بیرون آئیم * حرف شان را معقول دیدم پسندیدم * کوچ کرده بازرنجان رفتیم * آن بود که عثمان پاشا بقورچیان ذوالقدر استاجلو که بقراولي گذاشته بودیم برخورده جنگ کرده بود و شکست یافته بدر رفته بود و جمع کثیر از رومیان کشته شده بودند * بعد از ان از ارزنجان کوچ کرده به با پرد آمدیم و در آنجا بسیاري از اطفال ارمني را قزلباش اسیر کرده بودند - همگي را جمع کرده در سبدها نشانده باز گردیم - و عبد الله خان را فرمودیم که بپای قلعه برده گذاشت و نزد ما آمد * بعد از آن بارض روم آمدیم * اغلان قاسم بازوکی [7] که از جماعتی بود که از قلعه بیرون آمده بودند قورچي گرفته آورد -

---

1 ارزنجان a town on the Euphrates.

2 جلو دار محمد یوز باشي not traceable.

3 مقصود بیگ ایذان غلي not traceable.

4 تنگ جانقي not traceable.

5 قزلوناط not traceable. Can this be an error for قزلرباط ?

6 فرنجي not traceable.

7 اغلان قاسم بازو کي not traceable.

او نیز خبر رفتن القاسب را بهمدان گفت * گفتم من از تدبیر رومیان این را بغایت دور میدانم که القاسب را از خود جدا کرده گذارند که برود - این بیت بخاطرم رسید *

* بیت *

بسا دولت که آمد بر گذرگاه * چه مرد آگه نباشد گم کند راه

درانجا نیز لشکریان چند نفر از اطفال اسیر کرده بودند * ایشان را نیز گرفته بهمان دستور بپای قلعه فرستادم - و خود متوجه خچور سعد شدیم و هنوز باور نمي کردم که القاسب را از دست گذاشته باشند * اسمعیل میرزا را بشروان فرستادم که آنجا را متصرف شود * قورچي باشي را فرستادم با دو هزار و پانصد کس که شکی [1] را بگیرد - و بهرام میرزا و ابراهیم خان را با امرای عراق و فارس و کرمان رخصت کردم که همگي بالکاء خود روند - و من بقرا باغ رفتم که در آنجا قشلاق نمایم * در این اثنا متعاقب خبر رسید که القاسب بعراق آمده خانه کوچ [2] بهرام میرزا و چراغ سلطان را غارت کرده و کنیزان ایشان را قسمت نموده و پسر بهرام میرزا را همراه خود برده * شخصی که از نزد القاسب آمده بود از زبان او نقل میکرد که با مردم خود مي گفته که اگر من پسران بهرام میرزا را نزد خواندکار ببرم خواهد فرمود که من اورا بکشم - بعد از آنکه من پسر اورا بکشم بهرام میرزا در عوض پسران مرا خواهد کشت - پس مرا نزد حضرت خواندکار نباید رفت * القصه در قسم [3] خبر توجه ما باو میرسد * پسر بهرام میرزا را با مال و اسباب که غارت کرده بود برداشته بجانب شیراز گریخت و در آنجا از غایت اضطراب توقف ننموده

---

1 شکی not traceable.

2 خانه کوچ a country house.

3 قسم *vide* page 31, note 5.

ارادہ [1] شوشتر بجانب بغداد رفت - و زار [2] شوشتر دَنابدی نوشته فرستاد - و استدعای صلح نموده درخواست خود کرد * من نیز پروانۂ استمالت باو نوشته فرستادم - فاما درآن وقت مردم مي گفتند که اگر فردا القاسب ازآن جانب مي آيد و حضرت خواندکار ازين طرف معلوم نيست که احوال ما چون خواهد شد - و صلاح ديده بودند که شيروان را باو داده اين نزاع را برطرف سازيم - که او متوجه شيروان گردد * مرا درين حال دل درد کرد و بغايت آزرده شدم - چنانچه گريه کردم و در اثنای گريه اين ابيات از هفت بند مولانا حسن کاشي رحمة الله بخاطرم رسيد و گريان گريان ميخواندم * نظم *

ای معظم کعبۂ وصل از بیان مصطفی
قبلۂ دنیا و دین جان جهان مصطفی
از نقود گوهر معني لبالب شد دهان
تا نهادي لب بصورت در دهان مصطفی
ای باستحقاق بعد از مصطفی نا بوده کس
تا نهادي پای تمکین بر مکان مصطفی
تیغ تو ابریست دریا دل که فتح الباب او
تازه دارد زاب تفرت بوستان مصطفی
تا سپهر شرع ازو پر نور شد دیگر نتافت
از تو روشن ترمهی بر آسمان مصطفی
رهروان عالم تحقیق را نابوده راه
بی زمین بوسي درت بر آسمان مصطفی

---

1 ارادہ. Can this be an error for از راہ ?
2 زار شو سدو. Error for از شوشتر ?

از زبان خلق بر ناید صفات ذات تو
ور برآید آن بود الا بیان مصطفی
لاف مداحی درین حضرت نمي یارم زدن
ای ثنا خوان تو ایزد از زبان مصطفی
عرض حاجت بر تو حاجت نیست میدانی که چیست
حال اخلاص من اندر خاندان مصطفی
منت خلقم بجان آورده رحمی کن مرا
وا رهان از منت خلقم بجان مصطفی
روی رحمت بر متاب ای کام جان از روی من
حرمت روی پیمبر یک نظر کن سوی من

القصه رستم پاشا کتابتی بمحمد پاشای حاکم بغداد نوشته فرستاده بود که کشتن القاسب در آن ولایتها مصلحت نیست که مبادا فتنه بهم رسد - کس بر سر او تعین نمایند که از الکاء ما بدر رود - و اگر قبول نکند بقتلش رسانند یا از الکاء بیرون کنند که دیگر بدین طرف نیاید * چون القاسب احوال خود را بدین منوال مي بیند یکه و تنها گریخته نزدیک از دلان [1] مي آید - و بدیع الزمان [2] پسر بهرام میرزا را شفیع خود ساخته وسیلهٔ صلح میخواهد * بعد از چند روز بدیع الزمان و میرزا باقر که ملازم قدیمي القاسب بودند نزد ما آمدند و احوالات را عرض کردند * من جوابش ندادم * بعد از سه چهار روز خبر رسید که محمد پاشای حاکم بغداد لشکر بر سر او فرستاده از انجا نیز فرار نموده نزد سرخاب سلطان [3] آمده است * چون بهرام میرزا و امرا مطلع شدند ایلغار کرده بر سر او رفتند - سرخاب سلطان اورا برداشته

---

1 ازدلان not traceable.
2 بدیع الزمان *vide* p. 103, T. ʻA. ʻA.
3 سرخاب سلطان not traceable.

بقلعه شبله برد و کس نزد ما فرستاد که سیادت پناه شاه نعمت الله را بفرستید بیاید و قسم یاد کند که قصد او نکنید من اورا بدهم * سیادت پناه مشارالیه باتفاق امرا رفته اورا آوردند * درین اثنا سجدهٔ شکر کردم که الحمد لله من القاسب را بآقای خود حضرت امیرالمومنین و امام المتقین اسد الله الغالب امیر المومنین حیدر علي بن ابي طالب علیه السلام سپرده بودم - اورا گرفته بدین حال بمن سپرد * چون در برابر من آمد گفتم که دیدي آقای من از مددگار تو قوي تر بود و ترا چون باز نزد من فرستاد ؟ و دیگر حرفی نزدم * * بیت *

چراغـی را که ایـزد بر فـروزد هرانکس پف کند ریشش بسوزد

و از گفتار شیخ این ابیات را مناسب این مقال دیدم که فرموده :—

* نظـم *

حکایت کنـنـد از بـزرگان دیـن حقیقـت شنـاسـان اهل یقین

که صاحب دلی بر پلنگی نشست همي راند همواره ماری بدست

القصه تا چند روز دیگر در برابر من نیاوردندش * روزی در توحید خانه بودم آنجا آمد * گفتم وقتی که با من دوست بودي شراب نمیخوردی و فسق و فجور نمیکردي چون یاغي شدي ؟ بنیاد فسق و فجور کردي ؟ ظاهرا که با حضرت پروردگار جلّ شانه نیز یاغي شده بودي * * نظـم *

هر کرا کوشش از برای خداست همـه کارش ز ایـزد آیـد راست

کارهـا جز خـدای نکشـایـد بخـدا گر ز بنـده هیـچ آید

القصه بعد از چند روز دیدم که از من ایمن نیست و دایم بتفکر است * اورا همراه ابراهیم خان و حسن بیگ یوزباشي کرده بقلعه فرستادم * ایشان اورا بقلعهٔ الموت برده حبس کرده آمدند * بعد از شش روز جمعی که در قلعه اورا نگاه مي داشتند غافل گردیده دو سه نفر در آنجا بودند که القاسپ

پدر ایشان را کشته بود ایشان هم بقصاص پدر خود اورا از قلعه بزیر انداختند * بعد از مردن او عالم امن شد * با خود قرار دادم که بعد از این برسر چوکس و کرجی روند و سوای کفار با مسلمانان نزاع نداشته باشند تا آنکه بیکبار اسکندر پاشائي درمیان پیدا شده مضمون این ابیات سمت وقوع یافت *

* نظم *

اگر اینکه خواهد کسی ز اهل دل که یک لحظه بی زای زحمت زید
مگس را پدید آورد روزگار که تا بر سر رای رحمت رید

## حکایت

اسکندر در آن وقت پاشای ارض روم بود * چیزها بخاطر راه داده تحریک فتنه و فساد میکرد * هرچند امرا باو چیزها مي نوشتند و اورا نصیحت میکردند و کتابت میفرستادند قبول نمیکرد - و در جواب تهدیدات مي نوشت * یک نوبت کتابتی بحسین خان سلطان فرستاده بود که من قلعه اروه نوح گرجستان را حصار کرده‌ام - اگر بادشاه بر سر من آید جنگ خواهم کردن - اگر شکشت دادم پادشاه شرق را شکسته‌ام و اگر شکست خوردم غلامی را شکسته باشد * بحسین خان سلطان پیغام فرستادم که در جواب او بنویس که این حرفهای نامعقول از جهل و ناداني و کم عقلي است - مرد عاقل بحد گلیم خود پا دراز میکند و دایم الاوقات بر سر پرخاش و نعشی [1] نباید بود * یک مرتبه شاه قلي سلطان حاکم خچور سعد این ابیات را نوشته نزد او فرستاده بود * * بیت *

دو عاقل را نباشد کین و پیکار * ز ناداني ستیزد با سبکبار

القصه تو مرد عاقلی هستي - بتو نسبت دارد که با اولاد حضرت سید المرسلین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم این چنین بی

---

[1] نعشي, apparently an error.

ادبي کني ؟ هر کسکه باین خاندان دشمني کرد جزای خود دید - تو نیز خواهي دید که بچه بلیّه گرفتار خواهي شد * و در اخبار نخواندهٔ که روزیکه ملاعین بني امیه در کربلا با حضرت امام حسین و اولاد و اصحاب او علیهم السلام محاربه و مقاتله نمودند سوای حضرت امام زین العابدین علیه السلام دیگر کسی نمانده بود ؟ از بني اُمیّه در آن روزها هزار طفل در گهوارهٔ قبّهٔ طلا موجود بود و حالا بقدرت حضرت رب العالمین ملاحظه میکني که از ایشان آثار نمانده و چندین هزار سید از آن سلسله موجود اند - و هرچند امرا نزد وزرای قاپو کس میفرستادند مانع شده نمي گذاشت - و مانع ایلچیان و تجار و متردّدین میشد و غارت میکرد - و از غایت غرور و نخوت کار بجای رسانیده بود که سلب سیادت ما میکرد و در کتابتی که بشاه قلي خان نوشته بود آیهٔ کریمه لَیسَ مِن أَهلِكَ انّه عملٌ غیرَ صالحٍ را نوشته و مزخرفات بسیار گفته و شاه قلي سلطان در جواب کتابتی مطوّل بر او نوشته و این حدیث که از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام منقول است برو نوشته فرستاده بود - و ازین سخنان متنبه نشده ترک بد ذاتي نمیکرد * دیدم که بهیچ وجه کار ما پیش نمیرود - بالضرورة گوشمال او واجب شد *

* بیت *

کاری که بعقل در نیاید * دیوانگي در و بباید

آخر الامر لا علاج سعرا جیش و اخلاط را لشکری آراسته کردیم که بدین وسیله او را نیز تنبیه نمایم که یکی بدو بر سر او رفتن کسر شان ما بود[1] * در ماه رجب المرجب روانهٔ آن صوب شدیم و ماه رمضان المبارک در اخلاط بودیم و باغ شمس الدین خان را خریده در آنجا روزه داشتیم *

---

[1] Error in text. Perhaps for در سفر ارجیس و اخلاط لشکري آراسته کردیم

القصه یک بار پانصد نفر از مردم خرجین لوی و قرا باغ و گرجي که قبل ازین بداوبلي رفته بودند اسکندر پاشا خبردار گردیده با ده هزار کس او سر راه بر ایشان گرفتند * باوجود آنکه مردم خرچین‌لو بودند با او جنگ رو برو کرده بودند - و مشخّص است که پانصد کس در برابر ده هزار کس هنری نمیتوانند نمود - فرار نموده جمعی از ایشان را بقتل رسانیده سرهای ایشان را بطمتراق تمام باستنبل فرستاد و این معنی را فتحی عظیم نام کرده بود * از آن چندان عجب و تکبّر بخود راه داده که شرح نتوان داد * بنابر این بخاطرم رسید که اگر من بر سر او بروم از قلعه بیرون نخواهد آمد و گرفتن قلعهٔ ارض روم درین وقت متعذر است * اسمعیل میرزا را با جمعی از امرا بوسر او فرستادم * از قلعه بیرون آمده بود که جنگ رو برو کند * چون تیب [1] ایشان را دیده بود فی الحال باز بقلعه گریخته بود * امرا حوالي ارض روم را تاخت کرده نزد ما آمدند و ما متوجه نخچوان شدیم - و این شرح را بالتمام نوشته مصحوب محمود بیگ حاکم ایلغا که در جنگ ارض روم گرفته شده بود و مدتی در نزد ما محبوس بود که خلاصش کردم و خلعت داده نزد حضرت خواندکار فرستادم * بعد از مدتی کتابت خاصگي حضرت خواندکار و سلطان سلیم و دختر حضرت خواندکار که بهمشیره نوشته بود رسید * خلاصهٔ مضمون اینکه ایلچي بفرستید که درمیانه صلحی واقع شود و قراری بدهیم که بعد الیوم عجزه و مساکین درمیان پایمال نشوند * ما نیز بنوشته و مصلحت ایشان سیادت پناه امیر شمس الدین را بایلچیگري مقرر کردیم * بعد از آنکه باستنبول رفته بود رستم پاشا و جمعی از سوختگان خرفهای ناخوش [2] درمیان آورده از جوانب رد و بدل بسیاری

---

1 تیب restlessness, eagerness to fight?

2 سوختگان those that had suffered loss? خرفهای ناخوش error for حرفهای ناخوش?

کرده بودند و نگذاشته بودند که کاری بخیر ساخته شود * کتابت طولانی نوشته مصحوب سیادت پناه مذکور فرستاده بودند که علمای روم و مشایخ اینجا بالتمام فتوی داده‌اند که خون و مال و اهل و عیال تمامی اهل شرق از سپاهی و رعیت مسلمانان و ارمنی و یهودی حلال است و جنگ با ایشان غزاست * گفتم این فتوی بسیار خوب ست * ما که نماز و روزه و حج و زکوٰة وتمامی ضروریات دین را میدانیم و بعمل می آوریم ایشان ما را کافر میدانند * حضرت رب العالمین میانهٔ ما و ایشان حکم فرماید و در همان بین[4] در واقعه دیدم در جواس شب جمعه بیست و هفتم شهر رجب المرجب سنهٔ سبع و خمسین و تسعمایه که ماهی درمیان آسمان ایستاده و یکی دیگر از جانب مشرق و دیگری از جانب مغرب پیدا میشود و ماهی که از جانب مغرب بر آمد بغایت بزرگست و از جانب مشرق کوچک * شخصی نورانی ایستاده بمن میگوید که ماه مغرب خواندکار است و ماه مشرق عبید اوزبک و ماه میانه از تو است * نگاه می کردم دیدم که اول مرتبه ماه مشرق چون نزدیک بمیان آسمان رسید کنده شده و افتاده بزمین فرو رفت و ناپدید شد - و بعد ازان ماه مغرب بدستور افتاده بزمین فرو رفت - و ماه میانین[1] فرو رفت و ماه میانین[1] بطریق کاغذی که در هو باشد آهسته آهسته می آمد تا بر بالای صفّهٔ شاه نشین که در قزوین است و جای مرا انداخته بودند بر بالای دوشک که من می نشستم نشست * و مرتبهٔ دیگر در شب هیجدهم شهر صفر سنهٔ احدی و ستین و تسعمایهٔ در نخچوان بخواب دیدم که بر آسمان بجانب قبله در محلی که آفتاب وقت عصر بود خطی پیدا شده که بر صفحهٔ آسمان نوشته اند بخط

---

[1] میانین error for مابین ?

غُبری و رنگ خط برنگ آسمان است * فاما خط که از بوم[1] آسمان باشد شفّاف تر است بطریق خط تمعاني[2] که بر کاغذ فرنگي باشد سیر و نیم سیر[3] بدستور محراب بزرگ که دو زرع و نیم پهنای او باشد و سه زرع و نیم طول آن * آنخط را خواندم - این آیهٔ نوشته بود فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللّٰهُ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * از مشاهدهٔ آنخط لرزه و اضطرابی در من افتاد * دیدم که آنخط چون آب تموج پیدا میکند و پارهٔ از آسمان که دور خط است بجانب غرب درلرزه مي آید چنانچه میخواهد که آسمان شگافته شود - و چنان مي بینم که این خط و محراب در لرزه در آمد چنانچه دری از آسمان کشاده شد * من از اضطراب در خواب مي بینم که مگر از خواب بیدار شده ام و خود را در ییلاق خوی مي بینم و بادی عظیم از جانب وان پیدا میشود و مردم میگویند که مردم روم بر سر شما آمده اند * و دغدغه میشود که اگر آن باد بدنیا برسد تمامي خیمه‌های مارا خواهد کند * من بقورچنان کشکچی حرم و ایقوت اقای[4] یوز باشي حرم میگویم که پریجان خانم و سلطان ابراهیم میرزا را گرداوري کنید وایشان را برداشته بگریزید که ما سوار شده پیش میرویم * مي بینم که مرتبه مرتبه باد پیش مي آید - بچمنی و منزلی که ما در آنجا نشسته ایم هنوز بکنار اردو نرسیده بود که برطرف شد و اصلا خاک و غباری بما نرسیده یکبارگی محو شد - و از عقب گرد و غبار، گاو کوهي بسیاری وقوچ بسیاری پیدا شد همه دنبه دار بطریق گوسفند * بامرا میگویم هرکس میخواهد از لشکری شکار کند و از عقب برود - ایشان میروند و من گاو کوهي و یک

---

1 بوم for بام roof.

2 خط تمعاني for تمغاني belonging to a royal Edict.

3 سیر و نیم سیر, not intelligible.

4 ایقوت اقای یوز باشي not traceable.

قوجي را زده مي آورم و ميگويم که اسپ من خام است - پيش نميروم
و بسلطان ابراهيم ميرزا و اطفال ميگويم که شما اينها را کباب کنيد تا امرا
بيايند - و من در خيمه مي نشينم * بعد از آن هرکس مي آيد سي و چهل
از آنها را گرفته مي آورند * بعد از آن در خواب مي بينم که بيدار شدم اما
باز در خوابم و من مي بينم که همشيره‌ام در چهار گنج خانه زير انداز
و دوشک انداخته و در هر يک زنان صاحب جمال در نهايت بلندي و حسن
نشسته و اصلا زيب و آرايش ندارند اما چنان خوش شکلند که درميان
آدميان آن نوع شکل کم مي باشد * ازوی پرسيدم که اينها کيستند ؟ گفت
اينها را از گرجستان براي تو آورده‌اند - يکی خواهر وزير است که در خانهٔ ما
بود و سه ديگر حالا آورده‌اند * من گفتم خواهر وزير اين شکل نداشت -
کجا اين چنين شد ؟ گفت حالا چنين شد *

اين مرتبه از خواب حقيقةً بيدار شدم * خود را در همان هيئت
و خواندن ايه فسيکفيکهم الله ديدم * باز در خواب شدم همان خواب اول را
بهمان طريق بالتمام ديدم و باز آيه فسيکفيکهم الله ميخواندم * گاه بخاطرم
مي رسيد حيرت ميکردم که آيه جهت دفع اعداست * از مشاهدهٔ آن
اين همه اضطراب چرا واقع شود ؟ بخاطرم ميرسيد که چون پرتو نور حضرت
الهي عزّ اسمائه تجلي کرده و ظهور آن شده بود سبب لرزه و اضطراب آن
خواهد بود * در خواب ميگويم که نور تجلي با حضرت موسی کليم الله
علی نبينا و عليه السلام در طور سينا آن بود که در قصص و اخبار
واقع شده و حضرت خاتم النبيين صلی الله عليه و اله وسلم در شب معراج
در پس پردهٔ حجاب با حضرت پروردگار عالم متکلم شده * هيبت و صولت
حضرت الهي جل شانه در آن حضرت اثر کرده * يقين است که بدين نوع
عجايبات بينم و بدين طريق آيتی بر زبانم جاري شود و من گمان ميبرم

که حضرت خواندکار متوجه این جانب شد و چنین بود * و چون بپاسین آمد توقف کرد که نزول و آذوقه ایشان برسد . تا آنکه ملازم اوملهٔ را فرستادند که درمیانه صلحی واقع شود - و من بهیچ وجه راضی نشدم که چرا بمنّت اولمه صلح شود که او یساول ما بود * الحال برسالت او درمیانهٔ ما و خواندکار صلح واقع شود ؟ اگر چنانچه یکی از پاشایان خواندکار وسیله میشد بهمه حال جای آن داشت که بجهت امنیت مسلمانان صلح نمایم * * بیت *

مرگ ز احسان خواجه اولی تر * کاحتمال جفای بوّابان
به تمنای گوشت مردن به * که تقاضای زشت قصّابان

در هفدهم شهر ذیقعد کوچ کرده ببازار چاهي رفتیم و نشستیم * خبر بلوند خان گرجي رفته بود که خواندکار آمده و بعضی لشکر شاه را شکسته و زبون کرده و دست پسر او را که در جنگ همراه ما بود در جنگ انداخته و تزلزلی در حالش افتاده - کتابتی بشخصی داده نزد پسرش خواجه تاج وکیل خود فرستاده که این نوع اخبار رسید - کیفیت احوال را کماحقه نوشته ارسال دارند * همین شخص را قراولان با نوشته نزد من آوردند * در جواب او نوشتم * * نظم *

اینکه گوئي کار دهر آخر چسان خواهد شدن
آنچه دلخواه محبّان است آن خواهد شدن
حکمتی ز آنکو نه رخ خواهد نمود از سرّ غیب
کاندرو حیران دو چشم نکته دان خواهد شدن
این علاماتی و آثاری که مي بینیم ما
هرچه ز اول گفته شد آخر همان خواهد شدن

دست دستِ خاندان مصطفی و مرتضی است
آنچه میخواهند ایشان آنچنان خواهد شدن

القصه حضرت خواندکار به نخچوان آمد - کتابتی از سارو قاپلان[1] ولد سیدی حسن ابدال لو رسید که ملازم جامي را گرفته و چیزی نوشته فرستاده بود که بیائید که تا جنگ کنیم * این مرتبه حسن بیگ یوزباشي بمن گفت که شتر و اسباب را بالتمام باردو به پشتها و کوههای گنجه و آن حوالي بفرستیم و خیمه و خرگاه ما باشد - ما برسر کوه رفته راه را به پائیم - خواندکار جدا شود و بر سر ما بیاید ما از راه دیگر باردوی او برویم - آنچه ایشان در اردوی ما بیابند از ایشان باشد - ما نیز اردوی ایشان را قتل و غارت کرده آنچه میسر شود برداریم و آنچه نتوان برداشت سوخته و شکسته خراب کنیم * قبول نکردم و گفتم ایشان را هیچ دردی برابر این نیست که تغافل کرده با ایشان جنگ نمیکنیم و داخل خون ایشان نمیشویم - بخودي خود بجهنم واصل مي شوند - مشخّص است که با لشکر کم جرات نمیکنند که بالکاء ما بیایند و لشکر بسیار دشمن علیق الدواب و خورش اند[2] و مرا ازین فرستادن ایشان که بیایند جنگ کنیم معلوم شده که ارادهٔ رفتن دارند که بالضرورة بگویند که چند مرتبه نوشتیم نیامدند و جنگ نکردند و گریختند - ما بر گشتیم *

القصه سه روز بعد از این مقدمه خواندکار برگردید * بعد از آن شاه ویردي سلطان گفت که اگر مي فرمائید ما پیشتر برویم و نزولی که در ارس جمع شده بستانیم و چون خواندکار بارض روم شود پاسین را سوخته

[1] سارو پا قاپلان not traceable.
[2] Error in texts; not intelligible.

و غارت دکره بیایم * قبول کردم و پنج هزار کس باو دادم * ازاق مسقان[1] متوجه پاسین شد و ما یکروز دیگر آنجا نشسته بعد ازان بجانب خچور سعد کوچ کردیم * روزی که بقرا باغ رسیدیم اول ماه مبارک رمضان بود * این روایت بخاطرم رسید که در اخبار آمده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر سر منبر چون پای مبارک بزینهٔ اول نهاد فرمودند آمین - و همچنین که بزینه دوم قدم مبارک نهادند فرمودند آمین * بواسطه روایت گفتم چون ماه مبارک رمضان است بر سر الکاء مسلمانان نمیرویم * قرار دادم که بجانب گرجستان رویم و الکاء شیرشاه که کافر حربي اند غارت کنیم و در الکاء قرقره بنشینم تا اسبهای ما فربه شوند * و لشکر کوه کیلویه درین روز آمدند * برخاسته متوجه گرجستان شدیم و تا مدت یک ماه در الکاء شوشاد و الکاء مدس گرجي و قرقره نشستیم تا بعد از عید رمضان المبارک افربار ملازم عیسی خان نزد بسبات گرجي رفته بود - بسبات باو سفارش کرده بود که اباره پاشا تنها در قلعهٔ آبطي نشسته و خواندکار در ارض روم است - ما نیز از حوالي قلعه پرکن شاه قلي خلیفهٔ مهر دار و محمدي بیگ موصلي و ادهم بیگ روملو و الق خان بیگ سعد لو وترخان بیگ را با بعضی از امرا فرستادیم و ولد قرقره گرجي و توبار و افربار گرجي چرخچي ایشان شدند تا موازي پنج هزار کس بر سر ایازه پاشا رفتند * یک شب امیر خان ولد شاه کلدي بیگ با دویست کس از جانب چپ قراول شده بود که چون در قلعه کامخرد کسی بدر آید خبردار شوند * اتفاقاً بُستان بیگ دو چار میشود - او را شکست داده گرفته پیش من آوردند * احوال معلوم کردم بستان بیگ گفت تمامي لشکر سوای خواندکار بآبطي آمده اند و خواندکار

---

1 ازاق مسقان, not traceable.

TAZKIRA TALAMISEP

31-8-2009

ACC-NO- 4833